

ج ۲، فهرست موزة بریطانیا تألیف ریو وهدیه الاحباب ص ۲۱۵ و روضات الجنات فی احوال العلماء والسادات ص ۹۹، ریحانة الادب ج ۳)

۲- علاءالدین علی بن محمد سمرقندی معروف به قوشچی (به مناسبت شغل پدرش) از دانشمندان علوم ریاضی و کلام متوفی در ۸۷۹ هـ مؤلف کتبی مانند شرح تجرید خواجه نصیر طوسی و هیئت فارسی از کتب درسی هیئت و مشهور به «قوشچی» (کشف الظنون ج ۲، فهرست ریو ج ۲ ص ۴۵۶، قاموس الاعلام زرکلی ج ۴، هدیه الاحباب ص ۲۲۱، از سعدی تا جامعی ص ۵۵۶، ۴۴۸، ۴۱۸ و الشقائق النعمانیة فی شرح علماء الدولة العثمانیة، ادبیات عرب بروکلمن ج ۲ ص ۲۳۴ ریحانة الادب ج ۳)

۳- غیاث الدین جمشید کاشانی از علمای ریاضی و صاحب کتب مهمی چون التایعاد و الاجرام و نزهة الحدائق واللاحقات العشرة بذیل نزهة الحدائق متوفی در حدود ۸۲۳ هـ.

(رجوع شود غیر از منابع مذکور به تاریخ کاشان تألیف عبدالرحیم کلانتر ضرابی ص ۴۱۱ - ۴۱۰ متن و ۵۵۲-۵۵۵ توضیحات در باب منابع ایرانی و فرنگی راجع به غیاث الدین جمشید از آقای ایرج افشار)

۴- معین الدین کاشانی از فضیلهای قرن نهم که شرح حالی از او به اختصار ذیل کلمة کاشان در هفت اقلیم ج ۲ ص ۴۶۰ و در حبیب السیر ج ۳ جزو ۳ و رجال حبیب السیر ص ۱۱۷ آمده است همچنین در جلد دوم حاجی خلیفه و فهرست موزة بریطانیا تألیف ریو.

ص ۱۲۰. س ۱۲، عجیب است که روملو فوت قرايوسف را در سال ۸۲۲ نوشته در حالی که کلمة «کتابت» که او خود به عنوان ماده تاریخ آورده از سال ۸۲۳ حکایت می کند. در مطلع السعدین نیز در ضمن قطعه شعری که سمرقندی به اقتفا و اقتباس و انتحال از حافظ شیرازی ساخته «بوده و قمش» را تاریخ مرگ قرايوسف یافته و آن نیز مساوی است با ۸۲۳.

ص ۱۲۵. س ۱۵، موش شهری است در جنوب ارمناس (Arsanius Flamen = فرات خاوری) در جلگة بزرگی بر ساحل غربی دریایچه وان.

ص ۱۳۳. س ۳، در خصوص نمونه ای از این فتح نامه ها رجوع شود به منشآت فریدون بیک ج ۱ ص ۱۵۹ و کتاب اسناد و مکاتبات تاریخی ایران ص ۲۲۵ - ۲۲۰

ص ۱۳۳. س ۸، «شاهرخ سلطان هر چند مملکت آذربایجان را به اولاد و امرای بزرگ عرض کرد، از ترس اسکندر قرايوسف همگان آن را قبول نکردند.

بالضروحه آن مملکت را باز بی سامان گذاشته به دارالملک اصلی معاودت نمود. عزیززی این بیت مناسب آن حال فرماید: سکندر لشکر شه... (تذکره دولت شاه ص ۲۹۵)

ص ۱۳۳، س ۲۲، اونیک قلعه استواری است در حوالی یکی از سرچشمه های ارس در هشت فرسخی ارز روم (اراضی خلافت شرقیه)

ص ۱۳۴، س ۱۵، عبارت ناتمام است. در تاریخ دیار بکریه چنین آمده: «آن جوانان دانا بر حسب اشارت در محافظت می کوشیدند. میرزا اسکندر چون بر این معنی اطلاع یافت، امیر مذکور را بدرجه شهادت رسانید و چون آن قلعه نیز در غایت استحکام بود و از تسخیر عجز حاصل، جمعی را به محاصره گذاشت و باز به بدلیس مراجعت کرد و به محاصره مشغول گشت.» (ج ۱ ص ۹۸)

ص ۱۳۵، س ۳، این قلعه که به اسامی قره حصار دولت (تاریخ سلاجقه ابن بی بی) و قره حصار شاهین (جهان نمای حاجی خلیفه) نیز خوانده شده واقع است در شمال غربی آق شهر (اراضی خلافت شرقیه).

ص ۱۳۵، س ۹، رود دانوب که بعد از ولگا درازترین رودهای اروپا است از جنگل سیاه در جنوب آلمان جاری شده پس از طی اروپای مرکزی و گذشتن از چندین کشور، از خاک رومانی به دریای سیاه می ریزد. نام این رود مأخوذ است از یکی از سرچشمه های آن به نام Donau. این کلمه در ممالکی که در مسیر دانوب واقع شده اند به صور مختلفی خوانده می شود. در چکی بدان Dunay و در بلغاری Dunab و در سربی (زبان مردم سربستان Serbie) Dunau گویند. ظاهراً کلمه طونه صورت ترکی شده Dunau سربی است.

ص ۱۳۶، س ۱۳، منشأ این شورش مردی بود به نام قاضی بدرالدین که دانشمندی نام آور و صاحب تالیقات متعدد و ارزنده ای بود. وی قبلاً در دستگه موسی برادر سلطان محمد سمت قاضی عسکری داشت و پس از فرار موسی وی از طرف سلطان محمد مجبور به اقامت در ازنیق شد و در آنجا دست به ابداع مذهبی زد که بنا بر قول مورخین ترک مبتنی بود بر تساوی عموم مردم در استفاده از اموال عمومی. پیروان این مذهب که با بوگومیل ها (بقیاتی مانویان در بلغارستان) وجه اشتراک فراوان داشتند، می کوشیدند که با مسیحیان کنار آیند. در خصوص «بوگومیل» رجوع شود به لاروس بزرگ قرن بیستم و عقیده آقای

دیان بوگدانویچ تحت عنوان «آیین بوگومیل» در مجله دانشکده ادبیات سال ۱۴ ش ۲ در ایجاد این شورش زاهدی به نام بورکلوجه مصطفی و شخص دیگری به اسم طورلاغ کمال که اصلاً یهودی بود با قاضی بدرالدین همکاری داشتند. قدرت اینان به حدی رسید که بر سیستان امیر بلغار که مسلمان شده و از طرف سلطان مأموریت سرکویی آنان یافته بود غلبه کردند و او را به قتل آوردند و علی بیگ حاکم آیدین را نیز درهم شکستند.

ص ۱۳۶. س ۱۱، منظور همان قاضی بدرالدین محمود پسر اسرائیل قاضی بلده سماونه است. حسن بیگ روملو مطالب را به نحوی بیان داشته که گوئی از رابطه قاضی بدرالدین و بورکلیجی مصطفی خبر نداشته در حالی که محرك اصلی و مبدع مذهب خاص قاضی بدرالدین بوده و بورکلیجی و طورلاغ کمال عمال وی بودند.

بورکلیجی در نزد مریدانش به دده سلطان شهرت داشته و ظاهراً این لقبی است که در نزد ترکان بر فرداعلی و پیشوای یک فرقه مذهبی اطلاق می شود. (ترکیه تألیف ژوانن). در خصوص قاضی بدرالدین و شخصیت علمی و تألیفات وی رجوع شود به تاریخ عثمانی (ترکی) ج ۱ ص ۲۶۶ و کتاب دکتر فرانتز بابینگر Babinger به نام «شیخ بدرالدین پسر قاضی سماونه».

ص ۱۳۶. س ۱۴، مقصود بنای عظیم و مفصل و زیبایی است که به مناسبت تزیینات روکار آن «یاشیل عمارت» لقب گرفته. این بنا که در بورسه قرار دارد، شامل عمارت و مسجد و تربت (مقبره) می باشد و سلطان محمد اول خود در آن جا مدفون شده است، در بقعه ای بسیار زیبا، در وسط باغی باشکوه، وصفی جامع و ارزنده از این بنا در کتاب «ترکیه» ژوانن آمده است.

دیگر از اقدامات ساختمانی وی اتمام مسجد «اولو جامع = الغ جامع» است که بنای آن از زمان سلیمان پسر بایزید شروع شده و سپس موسی پسر بایزید به ساختمان آن ادامه داده و بالاخره توفیق اتمام آن نصیب محمد گردیده است. از این مسجد مهمتر مسجد عظیمی است که سلطان مراد اول پی افکنده ولی اتمام آن در روزگار سلطان محمد اول صورت گرفته.

ص ۱۳۷. س ۲ ح مینک باشی یعنی فرمانده هزار نفر چه مین یا مینگ در ترکی به معنای هزار است و باشی به معنای سرکرده و رئیس و امرای چهل مرده و بیست مرده و ده مرده نیز به معنای فرماندهان چهل نفر و بیست نفر و ده نفر، تا اواخر قاجاریه چنین اصطلاحاتی در قشون ایران هنوز مرسوم بود مثل مین باشی

(فرمانده هزار نفر) و بوژباشی (فرمانده صد نفر) و حتی اون باشی یاده باشی (فرمانده ده نفر) و میرپنج (امیر پنج هزار نفر) و امیر تومان (امیر ده هزار نفر).
ص ۱۳۷، س ۱۲، رها ابتدا در تحت حکومت علی بیك بود و چون دیگر
بسران قراعثمان بلاد شام را غارت کردند و علی بیك اعتراض نمود، مورد خشم
پدر قرار گرفت و رها را به هابیل برادر خود وا گذاشت. در کتاب دیاربکریه
راجع به هابیل چنین آمده:

چون هابیل بیك را سغه و بلاغت بر طبیعت غالب بود، اولاً زنان و فرزندان
مسلمان را به فساد انداخت و تام سلطان و ملك الامرا بر بعضی زنان نابکار نهاد و
مردم جمعی و بی اعتبار را در قلعه امین و معتمد خود دانست و قلعه را بی ذخیره
گذاشت و غافلانه به عیش و عشرت نشست تا به حدی که لشکری بدان گرانی
(لشکر مصر) به چهار فرسخی شهر رسید و او را از آن خبری نبود. (ر. ک: صفحات
۱۰۰، ۱۰۴، تا ۱۰۶)

ص ۱۴۰، س ۸، این شهر که نام صحیح آنان تورفان Tourfan است از
مراکز مهم مانوت بود و محقق آلمانی A. Von Le Coq و سایر دانشمندان همراه وی
در سالهای اول قرن بیستم در این شهر آثار فراوانی از مانویان به دست آوردند.

ص ۱۴۰، س ۱۳، یعنی خروجی از شهرهای عمده دولت ایغور منقرض در
۸۰۰ به دست قرقیزها. در کتب اسلامی از این شهر به قراخواجه = قراخوجه
تعبیر شده است و کتاب معروف و بزرگ فن لوکوک آلمانی به اسم این شهر است
یعنی Chotscho (یادداشتهای قزوینی ج ۶ ص ۱۴۲).

ص ۱۴۰، س ۱۶، منظور شهر کومول Kumul است در منتهی الیه ترکستان
شرقی Sinkiang و نزدیک مرز ایالت کان سو Kan Sou این شهر که هانی Hani
نیز خوانده می شود ظاهراً همان است که نامش را مؤلفین اسلامی «ایکه» و به فاصله
سه روز راه از سد یاجوج و ماجوج یعنی دیوار چین نوشته اند. (یادداشتهای
قزوینی ج ۵ ص ۸۰ - ۷۹).

ص ۱۴۱، س ۶، گاو قطاس همان است که در فارسی غرغاو یا غرگاو
گویند. در برهان قاضی چنین آمده: غرگاو یا گاف فارسی بیروزی و معنی غرغاو
است که گاو خطائی باشد و به رومی قضاس گویند. و در ماده غرغا، باز در همین
کتاب می خوانیم: گاوی است که در مابین کوههای هندوستان و خطا (تبت و
مغولستان) یافت می شود. بنابراین مسماً منظور همان نوع گوهی پشیدار

منطقه غربی چین است که بدان یاک گویند. این حیوان دارای پشمهای بلند سیاه و خاکستری است و دم بسیار بلند نرمی دارد که در قدیم آنرا به نوك نیزه می‌آویختند و پرچم درست می‌کردند. قد این جانور به ۸/۱ متر و وزن آن به ۶۰۰ کیلوگرم می‌رسد و مردم مناطق مزبور آنرا برای بارکشی در راههای دشوار و پر برف کوهستانی به کار می‌برند. چنان‌که گفته شد بدین گاو یاک $Yack = Yak$ گفته می‌شود و این نام مأخوذ است از واژه تبتی Gyag

ص ۱۴۱، س ۳ ح دیوار چین بنای عظیم و شگفت‌آوری است که به‌بهای خون هزاران نفر در طی سالهای متمادی ایجاد شده و شاید تنها بنایی باشد که بتوان آن را از کره ماه دید. طبق محاسباتی که شده سنگها و آجرهای این دیوار بیش از مجموع سنگها و آجرهای ابنیه انگلستان و یونان و ایرلند است. طول دیوار قریب ۴۰۰۰ کیلومتر است و از ساحل خلیج چلی شمالی شروع می‌شود و همه‌جا در روی رودخانه و کوه و ساحل دریاچه و نشیب و فرازها کشیده شده تا فلات تبت مرتفعترین نقطه جهان. نوشته‌اند که در طی بیست سال ساختمان دیوار، هزاران نفر از مردم چین از دزدان و آدمکشان گرفته تا نویسندگان و روشنفکران به‌زور تازیانه و شکنجه در بنای این دیوار شرکت کردند و بسیاری از آنان بر اثر بیماری از پا درآمدند یا به جرم مقاومت و بی‌کاری در میان دیوار مدفون شدند. این بنای عظیم اصطلاحاً «دیوار بزرگ» خوانده می‌شود ولی در حقیقت بنای محکم و برکاری است. دیوار ۵/۶ ارتفاع و ۹/۰ عرض دارد و بین دو دیوار ۸ متر فاصله است که با سنگ و آجر پر شده و روی آن جاده‌ای است که چند نفر سوار می‌توانند دوشادوش یکدیگر در روی آن حرکت کنند. در طرفین جاده هم جان‌پناهی است به ارتفاع یک متر و نیم.

طراح این بنا امپراتور شی‌هوانگ بود که در سال ۲۴۶ به سلطنت رسید و سلسله شو را تشکیل داد که تقریباً هشت قرن بر چین حکومت نمود. درباره ثروت و عظمت این پادشاه مبالغه‌ها شده است. نوشته‌اند که جهت بنای کاخ وی که هزاران اتاق و تالاری برای پذیرائی ده‌هزار نفر داشت پانصد هزار کارگر شب و روز به کار مشغول بودند. این اطاقهای بی‌شمار و ضمام آن متعلق به هزاران زن زیبای او بود که در تعداد آنان نقل کرده‌اند که اگر شبی بایکی از زنان بسر می‌برد، سی سال طول می‌کشید تا دوباره نوبت بدو رسد.

برای جلوگیری از هجوم وحشیان هون این امپراتور مقتدر تصمیم به ایجاد «دیوار بزرگ» گرفت. در ناصد کیلومتر اول که ماهما و سالها طول کشید، بای کارگران سیه‌روز به زمین هموار نرسید، در مغرب پکن که زمین از خاک رس چسبنده بود، تنه درختان تناور را به کمک زنجیر و نیروی بازوی کارگران به جای

سنگهای خارا در بنای دیوار به کار بردند و به محض ساختمان هر قسمت از دیوار سربازان در آن مستقر می شدند.

هر پایگاهی با پایگاه دیگر ۱۶۰۰ متر فاصله داشت و هر سربازی ۱۸۰ متر مسافت را زیر نظر می گرفت. این سربازان در قواصل خدمت در زمینهایی که در ازاء حقوق بدانان داده شده بود زراعت می کردند.
دیوار بزرگ در حدود چهارده قرن چین را از آسیب وحشیان شمالی حفظ کرد و نخستین کسی که از آن گذشت چنگیزخان بود.

ص ۱۵۱. س ۱۳، در خصوص این شهر که سین گین فو Singinfu خوانده می شد رجوع شود به دائرةالمعارف اسلامی ج ۱ ص ۸۶۳. ظاهراً همین شهر است که در آثار اسلامی به صورت خمدان (= خان + تانک) به معنای دربارآمده است

۱۵۹. س ۱۵ کلمه جنبلق را طابع کتاب مطلع السعدین، مرحوم پروفیسور محمد شفیح، در توضیحات آخر کتاب از قول سرورخان گویا به معنی جمع و فراهم شدن آورده است و همچنین چینهای صورت و سپس نتیجه گرفته که شاید وسیله واثائهای بود که باز و بسته می شده است.

هم اکنون در زبان فارسی اصطلاح چنبله شدن یا چنبله نشستن به معنای دست و پا را سخت جمع کردن معمول است و شاید اصطلاح عوامانه چماله و مچاله کردن در مورد کاغذ یا پارچه و امثال آن نیز به همین معنی درهم فشردن و درهم بیچیدن از اینجا آمده باشد.

ص ۱۷۸. س ۱۷، ظاهراً وی همان مصطفی فرزند ایلدرم بایزید بود که از زمان سلطنت محمد در حمایت امپراطور بیزانس می زیست. پس از جلوس مراد بر تخت سلطنت، امپراطور به استناد عهدنامه های سابق خواست که مراد دو فرزند خود را به قسطنطنیه فرستد و چون مراد بدین امر راضی نشد، امپراطور مصطفی را باده ناو جنگی به فرماندهی دمتریوس لاسکاریس به گنی بولی فرستاد (ر. ک: منشآت سلاطین عثمانی ج ۱ ص ۱۶۹ و «ترکیه» ژوانن). دوزمه به معنای جعلی و دروغین است و مورخین ترك این مصطفی را بدین لقب خوانده اند.

ص ۱۷۹. س ۱۶، پس از قتل دوزمه مصطفی، امپراطور بیزانس امانوئس پالئولوگ در عدد جبران مافات و جلب محبت سلطان برآمد. ولی مراد بدون توجه بدین امر قسطنطنیه را سخت محاصره کرد و حمله شدیدی به شهر برد. منتها بر اثر شورش مصطفی برادر خود محاصره را اضطراراً رها کرد. بعضی این انصراف ناگهانی ترکها را نتیجه معجزه ای دانسته اند.

(. ك: ترکیه ژوانن و ترکیه سرهنگ دولاموش و احسن التواریخ تألیف محمد فریدبیک)

ص ۱۸۰. س ۱، ایزنیک یا به صور دیگر ازنیک و ازنیق همان شهر نیقیه Nicée یا نیکائیا است. صورت کلمه مأخوذ است از Eis Nikaian. این شهر در کنار دریاچه ازنیق یا یزنیق و جنوب نیکومدیا (نیقومودیه) و شمال شرقی بروسه قرار دارد. (اراضی خلافت شرقیه)

ص ۱۸۰. س ۶، نام این شخص در کتاب «ترکیه» تألیف ژوانن، الیاس آمده است و در کتاب عثمانلی تاریخی الیاس شراب دارلله شاهزاده.

ص ۱۸۳. س ۱۴، ظاهراً سلطان سه خواهر خود را به ابراهیم و علی و عیسی پسران محمدبیک قرامانی داده است. (عثمانلی تاریخی ص ۴۰۳ به نقل از تاریخ عاشق پاشا زاده). اما در تاریخ ترکیه سرهنگ دولاموش و «ترکیه» تألیف ژوانن نوشته شده که سلطان دو خواهر خود را به علی و عیسی داد و در سنجاق صوفیه بدیشان اراضی وسیعی به عنوان جہیز خواهران خویش بخشید. ابراهیم را نیز حکومت قرامان داد به شرط آن که وی از ناحیه حمید که امیرمحمدبیک به زور تصرف کرده بود دست بردارد.

ص ۱۸۴. س ۱۵، محققاً منظور از از میر اوغلی، جنید آیدین اوغلی امیر ناحیه آیدین است. این امیر که تسلط آل عثمان را بر نمی تافت، همواره با مخالفین آنان همداستانی می کرد و حتی در قیام دوزمه مصطفی نیز برضد مراد شرکت کرد. اما کوشش او به جانی ترسید و سرانجام تسلیم خلیل یاخچی بیک سردار ترک شد. ولی حمزه بیک برادر بایزید پاشا وی را به قصاص خون برادر کشت.

ص ۱۸۴. س ۱۷، ایالت آیدین در شمال ایالت منتشا قرار داشت. آیدین و ساروخان دو ایالت همسایه و توأماً جانشین کشور باستانی لیدی بودند. مهمترین شهر ناحیه آیدین بندر معروف از میر است (اراضی خلافت شرقیه) اما ایالت منتشا همان کاریا قدیم است در شبه جزیره آسیای صغیر برکنار دریای اره. سلطان مراد ثانی این ناحیه را از دست اهرای محلی بیرون آورد و حکومت آن را به بلبان پاشا واگذار نمود (ترکیه ژوانن، اراضی خلافت شرقیه) امیرنشین حمید که در روزگاران باستان قسمتی از آن پسیدیه و قسمتی ایزوریه نامیده می شد واقع بود بر شمال ایالت تکه و مشرف بر حوالی دریاچه های

چهارگانه اگریدور، بردور، بقشهر و آق‌شهر. مهمترین شهر این ناحیه انطاکیه بود که ترکان بدان یلاواچ می‌گفتند و دیگر بقشهر. (اراضی خلافت شرقیه ص ۱۶۱)

ص ۱۸۸. س ۱۰، خواجه عصمت پسر خواجه مسعود از مداحان امیرزاده خلیل پسر میران‌شاه بود. تقرب او در نزد این شاهزاده به حدی بود که بدگویان سخنها گفتند و بدیشان نسبتها دادند. ولی به قول دولت‌شاه صاحب تذکرة الشعراء «ساحت دل آن عزیز از آن میرا بوده و سلطان خلیل علم شعر را از خواجه تعلیم گرفت». در خصوص قدرت شاعری وی، دولت‌شاه نوشته است: «غزلیات عاشقانه و سخنان عارفانه خواجه عصمت در روزگار شاهرخ سلطان شهرتی عظیم یافت چنان که مردم را از مطالعه و ملاحظه سخنان فضلی گذشته یاد نیامدی و انیوم سخنان خواجه متروک است.»

این شاعر قصیده عارفانه‌ای دارد که به نظر من الهام بخش سیداحمد هاتف بوده است در ترجیح‌بند معروفش و اینک مطلع آن قصیده:
سرخوش از کوی خرابات گذر کردم دوش به طلبکاری ترسا بچه باده فروش
برای اطلاع بیشتر بر شرح احوال و نمونه اشعار وی رجوع شود به تذکرة دولت‌شاه سمرقندی چاپ خاور ص ۲۶۹ - ۲۷۴، هفت اقلیم چاپ تهران ج ۳ ص ۴۳۴ - ۴۳۲، حبیب‌السیر مجلد ۳ ص ۵۵۰ رجال حبیب‌السیر ص ۷۶ - ۷۵ آتشکده آذر ص ۳۳۷ - ۳۳۶ فرهنگ سخنوران ص ۳۹۴.

ص ۱۸۹. س ۵، منظور از ولایت لاز ناحیه سرستان است یعنی Serbie کنونی. حکومت آن ناحیه چون روزگاری با امیری به نام لازار یا به قول شرف‌الدین علی بزیدی «لاس افرنجی» بود، ترکان بدان ناحیه نام لاز داده بودند. در این ناحیه در آن روزگار، ژورژ برانکوویچ به جای اتین لازار وویچ به امارت رسیده بود. این شخص در تاریخ عثمانی معروف است به ویلیق اوغلی. در این جنگ ژورژ برانکوویچ مجبور به پرداخت پنجاه هزار دوکاتلا و قطع رابطه با مجارستان و عقد اتحاد با دولت عثمانی شد. اما کلمه خواجه دورسوک روشن نشد که منظور از آن چه بوده و این صورت فعلی تحریف چه کلمه یا چه نامی بوده است.

ص ۱۸۹. س ۳، در حاشیه نسخه نور عثمانی کسی نوشته: در قزوین شال که اعظم قرای آن مملکت است بدین سبب متعلق بدو گشته:

ص ۱۹۳. س ۱۹، در مطلع السعدین راجع بسین مرد که هنری فوق‌العاده و شخصیتی عجیب داشته مطالبی آمده که نقل آن خالی از فایده‌ی نیست (ج ۲

بخش ۱ ص ۳۱۵)

«این مولانا معروف سرآمد مستعدان جهان و نادره دوران بود. غیر از خط انواع فنون و اصناف کمالات حاصل داشت. در جواب قصیده خواجه جمال الدین سلمان گوید:

ز ترك چشم تو هر تیر غمزه گامد راست

درون سینه نشست آن چنانی که دل می خواست....

جوانان مستعد دارالسلطنه مثل مولانا قاجار الاثمه خوارزمی و غیره میل صحبت او کردند جمعی جهت خط و بعضی برای مصاحبت. و خدمت مولوی به غایت خویشتن دار و بزرگ منش بود. در وقتی که میرزا اسکندر هرروز پانصد بیت مقرر فرموده بود دو روز هیچ نوشت و از حکم میرزا اسکندر تخلف نمود. سبب نانوشتن پرسید. گفت می خواهم که در يك روز کتابت سه روز بکنم. میرزا اسکندر فرمود که سایه بانها و بارگاه برافراشتند و يك کس قلم می تراشید و مولانا می نوشت. نماز دیگر هزار و پانصد بیت در غایت لطافت نوشت....

ص ۱۹۴. ص ۳، مقصود فضل الله بن محمد استرآبادی پیشوای فرقه حروفیه است که در ۷۴۰ هـ متولد شد و در سال ۷۹۶ هـ. به امر امیر تیمور بردست میرزا میران شاه به قتل رسید. در خصوص حروفیه رجوع شود به جلد سوم تاریخ ادبی ایران تألیف ادوارد براون که به نام از سعدی تا جامی ترجمه شده است و مقالات کلیمان هوارد در دائرة المعارف اسلامی و ژورنال آزیاتیک سال ۱۸۸۹ م. مقاله پروفیسور رضا تسوفیق در مجموعه ای که Huart از رسالات حروفی منتشر کرده به سال ۱۹۰۹ م.

نکته شایان توجه این که تعالیم حروفی با سرعتی ننگفت آور توسعه یافت به طوری که روحانیون ترك مجبور به عکس العمل شدید شدند و در سال ۸۰۴ هـ. یعنی فقط ۸ سال پس از قتل فضل الله به دست میران شاه شاعری به نام تمنائی با عده ای از همفکران وی به دستور روحانیون ترك زنده زنده در آتش سوختند. اما این شدت عمل موجب شد که فعالیت فکری حروفیان به صورت محرمانه درآید و از جمله طرقی که برای اشاعه افکار خود یافتند یکی این بود که افکار فضل الله را به صورت عقاید حاج بکتاش ولی جلوه داده تعلیم نمایند.

کسی که در این راه کوشش تمام نمود علی الاعلی شاکر دفضل الله استرآبادی بود که بس از واقعه قتل مراد و مرشد خویش به اناطولی گریخت و در خانقاه بکتاشیان معتکف شد و کتاب جاویدان نامه فضل الله را به نام افکار حاجی بکتاش به مردم آموخت.

حاجی بکتاش ولی درویشی از مردم نیشابور بود که به شبه جزیره آناتولی رفته و هم در آن جا در سال ۷۳۸ یعنی دو سال قبل از تولد فضل الله درگذشت. این مرد در آن دیار سخت مورد احترام بود. زیرا طبق روایات تاریخی وی سپاه ینی چری را که اورخان غازي از اسرای مسیحی ترتیب داده بود مسلمان کرده بود. بکتاشیها خود را شیعه می خوانند ولی بسیاری از ترکان ایشان را نه تنها شیعه نمی دانند بلکه خارج از دیانت اسلام می شمردند و در این باره کتابهای ردیه فراوان نوشته اند. طائفه بکتاشیه در سال ۱۲۴۱ هجری قمری به دست سلطان محمود خان پادشاه عثمانی قلع و قمع شدند.

ص ۱۹۴. س ۱۲، منظور شهر کولومباز Colombaz یا به اصطلاح ترکان Güvercinlik است که اتین لازارویچ آن را در مقابل وادی به مبلغ دوازده هزار دوکا به یکی از امرا واگذار کرده بود. پس از استقرار زورژ برانکوویچ بر جای اتین، امیر مذکور که به طلب خود نرسیده بود شهر را به ترکان وا گذاشت. اما سیگیسموند Sigismond پادشاه مجارستان به شهر حمله برد و سلطان ترك به دفاع پرداخت. سرانجام قرار شد که پادشاه مجارستان قشون خود را از ساحل چپ دانوب عقب بکشد. ولی بنا به قول مورخین اروپائی، ترکان خلف وعده کردند و قبل از انجام عقب نشینی به سپاهیان سیگیسموند حمله بردند و از مسیحیان عده زیادی را کشتند. فتح کولومباز در سال ۸۳۱ ه برابر ۱۴۲۵ م. روی داد. رجوع شود غیر از تواریخ ترکیه تألیف سرهنگ دولاموش و ژوانن به تاریخ عثمانی ترکی (عثمانی تاریخی) ص ۴۰۷ ج ۱ و منشآت فریدون بیگ ج ۱ ص ۱۶۷ - ۱۶۵

ص ۱۹۹. س ۱۰، «در این وقت که اردوی گردون اساس در ظاهر سنماس نسسته بود، قاصد میرزا الغ بیگ رسید و به موقوف عرض رسانید که میان سنضن محمود اوغلان و براق اوغلان در مغولستان محاربه عظیم واقع شد و سنضن محمود براق را به قتل آورد...» هم در آن ایام از جانب ماوراءالنهر اینچی آمد و عرضه داشت نمود که سلطان محمود اوغلان را محمد غازي در مغول (مطلع الله)

ص ۲۰۱. س ۳، در خصوص جلال الدین یوسف اوبهی متوفی در شب شنبه پنجم شعبان سال ۸۲۳ رجوع شود به حبیب اسیر ج ۶ ص ۶ چاپ تهران گنابخانه خیام و مطلع السعدین ج ۲ جزو دوم ص ۶۲۹ - ۶۲۶ و رجال حبیب اسیر ص ۹۳ - ۹۲

و به قصبه ای است از توابع هرات و مسلماً همان است که در کتب رضی

خلافت شرقیه» به صورت اوفه ضبط شده است.

ص ۲۰۱. س ۱۷، درباره شیخ شمس‌الدین محمد جزری و تألیفاتش رجوع شود به الشقائق النعمانیة در حاشیة و فیات الأعیان چاپ قاهره سال ۱۳۱۰ و شرح حال وی در کتاب النشر فی القراءات العشر (قاهره ۱۳۴۵ ق) و فهرست بروکلن ج ۲ ص ۲۰۱ و ذیل آن ج ۲ ص ۲۷۴ و حواشی طابع مطلع السعدین در ج ۲ جزء ۲ ص ۶۳۰ حبیب‌السیر ج ۳ ص ۵۴۸ و رجال حبیب‌السیر ص ۷۲ - ۷۱. جلال‌الدین اسحق و پسرانش جمال‌الدین عبدالغفار و شریف‌الدین عبدالقهار و عقیف‌الدین عبدالوهاب و کمال‌الدین عبدالرزاق (مؤلف مطلع السعدین) نزد شیخ شمس‌الدین محمد جزری درس خوانده و از او اجازه روایت گرفته‌اند. (مط . ج ۲ جزء ۲ ص ۶۳۱)

ص ۲۰۱. س ۲ ح، کتابی بدین نام در کشف‌الظنون ودائرة المعارف اسلامی از شیخ جزری مذکور نیست. اما صاحب مقدمه کتاب النشر کتابی ذکر کرده به نام البدایة فی علوم الروایة و در ذیل بروکلن ظاهراً نام همین کتاب است که به صورت البدایة فی اصول الحدیث ذکر شده. (ر. ک: حواشی طابع مطلع السعدین ج ۲ جزء ۲ ص ۶۳۰)

ص ۲۰۲. س ۱۴، پس از آن که اندرونیک پالئولوگ یکی از هفت برادر امانوئل امپراتور بیزانس به وسیله رعایای خود از تسالونیک Tsalonique رانده شد و ونیزیها شهر را به دست گرفتند سلطان مراد ثانی بدانان حمله برد و با وجود مقاومت شدید ونیزیها شهر را تصرف کرد.

این شهر اول بار در سال ۷۸۸ هـ (۱۳۸۶ م.) به دست مراد اول و بار دیگر در سال ۷۹۶ هـ (۱۳۹۴ م.) به تصرف بایزید اول درآمد. اما پس از شکست بایزید از تیمور و پیش آمدن دوره فترت شهر از دست ترکان به در رفت تا این که سلطان محمد اول بر آن دست یافت. با این همه تصرف قطعی این شهر در زمان سلطان مراد ثانی صورت گرفت و از آن روزگار این شهر به نام سلانیک Selanik یا سالونیک Salonique جزو متصرفات عثمانی شد.

ص ۲۰۳. س ۱۰، شاه‌نعمه‌الله ولی سر حلقه دروایش نعمه‌اللهی متوفی در ۲۵ رجب ۸۳۴ هـ در ماهان کرمان. در خصوص این مرد که هم در زمان خویش صاحب احترام و شهرتی فراوان بوده و هم پس از مرگ مرجع و مراد جماعتی از درویشان قرار گرفته رجوع شود به جامع مفیدی ج ۳ مقاله اولی نامه دانشوران

ج ۷ ص ۱۱۷ و مجالس المؤمنین چاپ اسلامیه ج ۲ ص ۴۷ و حبیب السیر ج ۴ ص ۸ - ۷ و رجال حبیب السیر ص ۹۴ و تذکره دولت شاه چاپ تهران ص ۲۵۱ و ریحانة الادب ص ۳۰۳ - ۳۰۱ و قاموس الاعلام ج ۶ ص ۴۵۹۳ و دیگر مأخذ.

ص ۲۰۳. س ۱۴، سیگیسموند پادشاه هنگری هر چند به ظاهر با سلطان مراد روابطی دوستانه داشت ولی در نهان، امیر ابراهیم قرامانی و ژورژ برانکوویچ را بر مخالفت با ترکان تحریک می نمود. به همین جهت مراد ثانی، در این سال به هنگری حمله برد و در طی چهل و پنج روز تاخت و تاز دیار انکروس (هنگری) را غارت کرد و هفتاد هزار تن از مردم آن سرزمین را به اسارت برد.

ص ۲۰۴. س ۵، در کتاب مطلع السعدین، ضمن حوادث سال ۸۳۶ در این باره چنین آمده است:

«جمعی کثیر از رنود و اوباش و ترک و تازی که مردم نیک نبودند بر او غلبه کرده مصاحبت دائمی می نمودند و حضرت خاقان سعید از ایل و اونوس تراکمه آذربایجان خانه کوچ بسیار به هرات نقل فرموده بود و در آن ایام سید غیاث الدین یزدی، به موجب حکم، تحقیق سراهای دیوانی و سایر مواضع که آن جماعت نشسته بودند نمود. زیاده از ده هزار خانه وار قلمی شد و محلی تصور فتنه بود.»

ظاهراً شاهرخ از کثرت ترکمانان در هرات و علاقه آنان به یار علی وحشت داشته است.

ص ۲۰۴. س ۱۷، در این حمله شهر ژانینا Janina (یا به اصطلاح ترکان Yania فتح شد و ترکان برخلاف قول و قراری که گذاشته بودند کنیسی سن میشن و استحکامات شهر را ویران کردند.

ص ۲۰۵. س ۱۷، در این مورد در مجمل فیه دادن ایالت آمل و ساری به مرتضی اعظم و مجتبی اکرم و افتخار العترة العاخرة سید شمس الدین محمد بن سید شرف الدین. اما در مطلع السعدین از او به امیر سید قطب الدین محمد یاد شده است و این نکته اضافه شده که سادات عظام از اولاد کرام میر سید قوام الدین که در آن ولایت بودند از صمیم دل انقید امیر سید محمد نمی نمودند. اما چون عنایت آن حضرت (= شاهرخ) درباره جذب مشارالیه می دانستند بعد از آن خلاف حکم عمایون به هیچ وجه نتوانستند. دوران حکومت سید قوام الدین مرعشی جد سادات مرعشی مازندران از

سال ۷۶۰ هـ بود تا ۷۸۱ هـ و دوره حکومت سیدعلی از ۸۰۹ تا ۸۲۰ هـ بود و حکومت مرتضی از ۸۲۰ تا ۸۲۷ هـ و محمد از ۸۲۷ تا ۸۵۶ هـ (ر. ک: کتاب زمباور ص ۱۹۳ و مجالس المؤمنین ج ۲ ص ۳۸۴ - ۳۸۰)

ص ۲۰۵. س ۱۳، خواجه صائِن الدین علی ترکه در سال ۸۲۵ هـ فوت کرده نه در سال ۸۲۷ هـ. فصیح خوافی در حوادث سال ۸۲۵ چنین آورده است: «وفات خواجه صائِن الدین علی بن خواجه افضل الدین بن خواجه صدرالدین ترکه اصفهانی به هرات یوم الثَّانِینِ رابع عشر ذی حجة الحرام.»
در باره وی رجوع شود به مطلع السعدین ج ۲ جزو ۲ ص ۶۴۳ - ۶۴۲ و حبیب السیر چاپ خیام ج ۴ ص ۹ و رجال حبیب السیر ص ۹۵ و مجالس المؤمنین ج ۲ ص ۴۱ و فهرست ریو. در این مآخذ از تألیفات وی به شرح قصص الحکم و کتاب مفاحص و شرح قصیده ابن فارض اشاره شده است. وی از جمله کسانی است که بر لمعات عراقی شرح نوشته است (کشف الظنون ج ۲ ص ۳۶۳)

ص ۲۰۷. س ۱۷، در این خصوص در مطلع السعدین چنین آمده است: «تمام ولایات که سیورغال شاهزاده مرحوم (= بایسنقر) بود به جانب رکن الدین میرزا علاءالدوله عنایت فرمود و راه و رسم دیوان اعلی که مفوض به جانب مغفرت مآب بود به میرزا علاءالدوله رجوع نمود.» در روضه الصفا نوشته شده: «فرمان داد که در دیوان بزرگ به جای پدر مهرزند.» این همه عنایت نسبت به وی نتیجه محبت فراوانی بود که گوهر شاد بیگم بدو داشت.

ص ۲۰۹. س ۱۹، علی بن نصیر بن هارون بن ابوالقاسم الحسینی التبریزی المعروف به قاسمی یا قاسم انوار از شعرای شایان توجه قرن نهم است. وی در سال ۷۵۷ هـ در سراب متولد شده و در نزد شیخ صدرالدین اردبیلی علم آموخته و سفرهای فراوان کرده و سرانجام در ۸۳۷ هـ بدرود حیات گفته است. روابط وی با فرقه حروفیه تردیدناپذیر است. در نفحات، عبدالرحمن جامی در باب شاگردان و مریدان وی می نویسد: «جماعتی که خود را منسوب به وی می دارند و مرید وی می شمارند این فقیر بعضی از ایشان را دیده و احوال بعضی را شنیده اکثر ایشان از ربه دین و اسلام خارج بودند و در دائره اباحت و تمهون به شرح و سنت داخل.» مسلماً این طرز فکر نتیجه مصاحبت او با شیخ صدرالدین و پیروان صفویه تحت تأثیر تشیع و معتقدات حروفی بوده است که بامشرب اهل تسنن سازگار نمی آمده. اشعار وی به زبان ترکی و فارسی و گیلکی است. غیر از غزلیات و مثنویات رساله ای دارد به نام انیس العارفین یا انیس العاشقین.

در اشعار ترکی و فارسی او قطعه‌ای است با ترجیع‌بند «چلبی بیزی اونو تما» یعنی ای چلبی ما را فراموش مکن و دور نیست که مقصود وی چلبی افندی مرشد در اویش مولویه در قونیه باشد.

برای اطلاع بیشتر بر شرح حال وی رجوع شود به مقدمه دیوان وی که در سال ۱۳۳۷ ه. ش به سعی مرحوم سعید نفیسی چاپ شده همچنین به حبیب‌السییر ج ۴ ص ۱۰ (چاپ خیام) و کتاب رجال حبیب‌السییر ص ۱۰۰-۹۸ و هفت اقلیم در ماده تبریز ج ۳ ص ۲۱۵ و نقحات الانس جامی ص ۵۳۵ و جلد سوم تاریخ ادبیات ایران (از سعدی تا جامی) ۵۳۵-۵۴۵، دانشمندان آذربایجان ص ۳۰۴ و مجمع الفصحا ج ۲ ص ۲۷ و تذکره دولت‌شاه چاپ رضائی ص ۲۶۴-۲۶۰ و ضرایق الحقایق ج ۳ ص ۲۱ فهرست ریو ص ۶۳۵ و ریحانة الادب ج ۱ ص ۱۲۲ و ج ۳ ص ۲۵۹، دانشکده آذر چاپ دکتر حسن سادات ناصری ص ۱۰۹ ج ۱ و روضات الجنان حافظ حسین کربلانی تبریزی ج ۱ ص ۳۳۳-۳۳۱ به تصحیح جناب آقای جعفر سلطان‌قرائی و فرهنگ سخنوران تألیف جناب دکتر عبدالرسول خیام‌پور ص ۶۶۲ ذیل: قاسم تبریزی.

ص ۲۱۰، س ۵، منظور امیرسید عمادالدین نسیمی بیضاوی شاعر حروفی است از پیروان مولانا فضل‌الله استرآبادی، وی در بغداد متولد شده و به دو زبان فارسی و ترکی شعر گفته و دیوانش مشتمل بر اشعار فارسی و ترکی یکجا در یک مجلد در سال ۱۲۹۸ ه. (= ۱۸۸۱ م.) به چاپ رسیده است.

برای اطلاع بر احوال این شاعر برشور و تندرو که در سال ۸۳۷ ه. در حلب کشته شده رجوع شود به ریاض‌العارفین تألیف رضاقلی‌خان هدایت ص ۲۳۶-۲۳۵. فارس نامه تألیف حاجی میرزا حسن فسانی ج ۲ ص ۱۵۱ تذکره شمع انجمن تألیف سید محمد صدیق حسن‌خان بهادر ص ۴۶۷، تذکره روز روشن ص ۸۱۸ و ریحانة الادب ج ۴ ص ۱۹۳ و فرهنگ سخنوران ص ۶۰۱ ذیل نسیمی شیرازی.

ص ۲۱۲، س ۷، در خصوص این تصمیم شتاب‌آمیز شاه‌رخ، در مطلع‌السعدین چنین آمده (ج ۲ جزء ۲ ص ۷۶۳) «صورت واقعه که والی شروان عرضه داشت نمود بر خاطر کوه و قسار به غایت گران و دشوار بود و در آن زودی واقعه شاه‌زاده میرزا بایسنقر واقع شده بود و مردم کوتاه‌نظر را در آینه خیال چنان می‌بورد که چون میرزا بایسنقر از میان رفت مجال جدان و طاقت مقاومت نخواهد بود. آن حضرت عزم یورش سیم آذربایجان تصمیم فرمود و هر چند ارکان دولت و اعیان حضرت در تأخیر آن سعی نمودند مفید نیامد. چه امیرجلال‌الدین فیروزشاه در خلوتی به عرض رسانیده بود که چون میرزا بایسنقر از میان رفت، این یورش

البتة می باید کرد.»

ص ۲۱۷. س ۱۵، چارقب پوشش خاصی بوده برای سلاطین توران زمین (آنندراج، بهارعجم) و ظاهراً تا زمان سلطان حسین بایقرا رسم نبود که به تاجیک (غیر ترك) چارقب داده شود (تحفة سامی ۱۸۰)

ص ۲۱۷. س ۱۵، به نظر می آید نام دختر قراعثمان «خانم» بوده و این کلمه نام وی بوده نه عنوان او. چون در تاریخ دیاربکره نیز چنین آمده «خانم دختر عثمان بیک را خطبه نموده به نکاح آورد.» در مطلع السعدین اسم این دختر نیامده ولی تاریخ دقیق موصلت ذکر شده بدین نحو که «در دوازدهم ربیع الاول در شهر ارزنجان عقد نکاح واقع شد.» (ج ۲ ص ۶۸۶)

ص ۲۱۸. س ۲، واقعه قتل شاه محمد بن قرایوسف را روملو خود در ذیل وقایع ۸۳۵ قبل آورده است. فصیح خوافی این واقعه را ضمن حوادث سال ۸۳۶ ذکر کرده و ظاهراً ضبط وی صحیحتر است. درباره این امیرزاده، قاضی طهرانی پس از ذکر تمرد وی و نیامدن به کمک پدر برای جنگ با شاهرخ می نویسد: «بعد از پدر یک روز بر سریر سلطنت و مسند ابهت قرار نیافت. اصفهان بیک برادرش بغداد را از او انتزاع نمود و میرزا علی دخترش را کشید و او حیران و سرگردان و بی خانومان می گشت تا در دست یکی از نوکران باباحاجی بیک در شیکان هلاک افتاد و سرش را به پایه سریر سلطنت مصیر شاهرخ میرزا فرستادند (دیاربکره ج ۱ ص ۷۲). میرزا علی همان برادرزاده قرایوسف است که در اربیل بود (ایضاً ص ۷۸)

ص ۲۱۸. س ۷، «ناگهان کسی را در دسر و تب سوزان می گرفت و دانه مقدار نخودی بیشتر یا کمتر بر اعضا پیدا می آمد و بعد از یک دو روز به جوار رحمت ایزدی می پیوست.» (مطلع السعدین ج ۲ جزء ۲ ص ۶۷۸)
در خصوص این واقعه هولناک و افراد سرشناسی که در این بیماری عمومی از میان رفتند رجوع شود به مطلع السعدین ج ۲ ص ۶۷۷ - ۶۷۸ و حبیب السیر ج ۳ ص ۶۲۵ چاپ خیام و روضات الجنات اسفزاری ج ۲ ص ۹۲.

ص ۲۱۸. س ۱۴، سلطان ابراهیم از سال ۸۱۹ به حکومت فارس مقرر شده بود و طبق نوشته دولت شاه «در زیبایی خط به غایتی بود که نقل خط قبله الکتاب یا قوت المستعصمی نمودی و فرستادی و فروختی و از ناقدان بصیر هیچ کس

فرق نیارستی کردن» (ص ۲۸۸).

از این شاهزاده خطی به یادگار در ویرانه‌های تخت‌جمشید مانده است (آثارالعجم فرصت شیرازی ص ۱۶۶). شرف‌الدین علی یزدی کتاب ظفرنامه تیموری را در سال ۸۲۸ به تشویق این شاهزاده نوشته است. پسر وی به نام عبدالله به قول فصیح‌خوافی در «نماز شام پنج‌شنبه سابع عشرین رجب» متولد شد و دو سال و دو ماه و چندروز بیشتر نداشت که پدرش در چهارشنبه ۸۳۴ درگذشت. این طفل به مناسبت تولد و طول اقامت در شیراز به عبدالله شیرازی شهرت یافت و بعدها در سال ۸۵۵ به دست ابوسعید گورکانی گرفتار و کشته شد. ملاحسین کاشفی کتاب روضة‌الشهدا را به نام وی نوشته است. (فارس‌نامه ج ۱ ص ۷۸).

ص ۲۱۹. س ۱، عبارت گنگ و ناقص است. برای توضیح مطلب عبارت تذکره دولت‌شاه را می‌آوریم: «و او جواب کمال [الدین اسماعیل] را در حد کمال بیان کرده و همانا اقران و اکفا از حسد قدم از جاده انصاف بیرون نهاده سخن او را وزنی ننهاده و پادشاهزاده بدو التفات فرموده او رنجیده از هرات بیرون آمد و از دل ماندگی سفر اختیار کرد و به جانب استرآباد و گیلان و از آنجا به دارالملک سروان افتاد و ملک‌زاده اعظم امیر شیخ ابراهیم سروانی او را نگاه داشت و ترتیب کنی فرمودی و زردادی. گویند که امیر شیخ ابراهیم صده قصیده ردیف گل مولانا کاتبی را ده هزار دینار سروانی کرم نمود.»
مطلع قصیده ردیف گل که دولت‌شاه به تمامی آن را نقل کرده چنین است:
باز با صد برنگ آمد جانب گلزار گل
هدجو فرگس گشت منظور او "الابصار گن."

ص ۲۱۹. س ۳، ظاهراً شعر از خود کاتبی است. در کتاب بدایع الوقایع تألیف زین‌الدین محمود واصفی (چاپ مسکو ۱۹۶۰ م.) چنین ذکر شده:
شاه بایسنقر بن شاهرخ میرزا مریمی او بود و ابتدای اختلاط او به آن پادشاه چنان بود که وی از نیشابور به هرات آمد و کریاس سدره اساس آن پادشاه در باغ سفید می‌بود. کاتبی در آن باغ درآمده متوجه حجره‌ی شد که پادشاه باخواس و ندمای خود در آن حجره نشسته بودند. پادشاه ملاحظه کرد. شخصی دیدند به غایت قوی‌هیکل و طویل قامت، دستار پاره پاره بر سر و جامه ساربانانه در پر. پادشاه گفت تو چه کسی و از کجائی، به چه کرائی. گفت مردی شاعر پیشه‌ام و از راه دور و ولایت نیشابور می‌آیم. پادشاه گفت مناسب قامت و دستار خود بیتی گوی. گفت:

قد بلند دارم دستار پاره پاره چون آشیان لك لك بر كلة مناره
 درباره کاتبی رجوع شود به تذکره دولت‌شاه ص ۲۸۵ و حبیب‌السیر ج ۴ ص ۱۹
 و رجال حبیب‌السیر ص ۱۱۴-۱۱۳ و بدایع الوقایع ص ۱۱۵۸ و مجالس المؤمنین
 ج ۲ ص ۶۶۳-۶۵۹ و کتاب شعر فارسی در عهد شاهرخ از آقای دکتر احسان
 یارشاطر.

ص ۲۱۹. س ۱۸، «خواجه عبدالقادر دعوی کرد که سی روز هر روز يك «نوبت»
 سازد و ماه رمضان نزدیک بود. سلطان فرمود که شعر عربی و نظم فارسی ندما
 اختیار کنند و هر روز نوبتی ساخته به عرض رسانند و خواجه سی روز رمضان
 هر روز يك «نوبت» مرتب و مکمل به عرض رسانیده روز آخر هر سی «نوبت» را
 گذرانید و تمام مهرة فن به تخصیص خواجه رضوان شاه را متحیر گردانید و
 سلطان درباره او احسان فراوان نمود و همه وقت او را «یاد عزیز» خطاب می نمود.
 (مطلع السعدین ج ۲ جزء ۲ ص ۶۸۱).

مردی که تا این اندازه در موسیقی دست داشته و خود یکی از بزرگان عرصه
 هنر و دانش بوده کمال‌الدین ابوالفضایل خواجه عبدالقادر بن غیبی الحافظ المراغی
 متولد در بیستم ذی القعدة سال ۷۵۴ می باشد. وی در چهار سالگی به مکتب رفته
 و در هشت سالگی حافظ کلام الله شده و سپس به انگیزه طبع، روی به ریاضی و
 موسیقی آورده تا آنجا که در استخراج الحان و تألیف نقرات و اختراع نغمات و
 استنباط اوزان، استاد مسلم شده است.

ترقی وی از زمان سلطان اوئیس (متوفی ۷۷۶ هـ) و پسرش سلطان حسین
 (مقتول در ۷۸۴ هـ) شروع شده و «سی نوبت» معروف را در رمضان ۷۷۶ به نام
 سلطان حسین ساخته و نوبت اول آن را «حسینی» نام نهاده و چنان که خود در
 مقاصد الألحان گوید در برابر این عمل و ایفای تعهدی که با خواجه رضوان شاه
 موسیقی شناس سال خورده دربار جلایری کرده صد هزار دینار دریافت داشته
 است.

سلطان احمد نیز که پس از کشتن برادر خود بر تخت نشست و خود اهل
 هنر بود خواجه را معزز داشت و خواجه «دورشاهی» را به نام او ساخت و سلطان
 نیز شرح بسیار فاضلانهای در باب خواجه و مراتب علمی او نوشت.
 پس از حمله تیمور و فرار سلطان احمد، يك چند، جان این مرد هنری در
 معرض خطر بود تا این که به لطایف الحیل خود را به نزد تاتار فاتح انداخت و از مرگ
 خلاص یافت. ولی در سال ۸۰۰ به امر تیمور مجبور به سفر به ماوراءالنهر شد و
 «دورماتین» را در سمرقند به نام شاهزاده محمد سلطان و «نوا ی قمری» را در
 خجند به نام میرزا خلیل سلطان پسر میران شاه ساخت و سرانجام پیش شاهرخ

رفت و تا پایان عمر به احترام در نزد او ماند و در سال ۸۲۱ کتاب مقاصد الالخان را به نام او تألیف نمود.

از تألیفات دیگر او جامع الالخان است که برای پسر خود نورالدین عبدالرحمن نوشته و دیگر «فوائد عشره» و «لحنیه» و «کنز الالخان» و «زبدة الادوار فی شرح رساله الادوار».

برای کسب اطلاع بیشتر و ملاحظه بعضی از اشعار و «عمل» های وی رجوع شود به کتاب دانشمندان آذربایجان صفحات ۲۵۸ تا ۲۶۴ و مطلع السعدین ج ۲ در وقایع سال ۸۳۸ یعنی سال طاعون.

عبدالقادر نواده ای نیز داشته به نام عبدالعزیز که از موسیقی شناسان قرن دهم هجری بوده و رساله ای در موسیقی تحت عنوان «نقاوة الادوار» به اسم سلطان سلیمان عثمانی تألیف نموده و در این کتاب آورده است که صفی الدین عبدالؤمن ارموی ۸۴ دائره استخراج کرده و عبدالقادر ۷ دائره و من ۹ دائره بر آن افزوده ام تا صد پر شده است (دانشمندان آذربایجان ص ۲۵۷)

در کتاب دستورالوزرای خواندمیر، ضمن شرح حال امیرعلاءالدین علی شغانی از وزرای شاهرخ، از پسر خواجه عبدالقادر گوینده به نام صفی الدین ذکری به میان آمده است و خواندمیر نوشته است که صفی الدین «مردی مزاج کننده بود و در مجلس میرزا شاهرخ نسبت به اکثر امرا و ارکان دولت مضایبه می نمود». در همین مأخذ، شوخی تند وی با امیرعلی شغانی بیان شده است. (دستورالوزرا ص ۳۵۹)

ص ۲۲۱، س ۱۳، درخصوص آثار خیری که امیرچقماق و زرش بی بی فاطمه خاتون در یزد باقی گذاشته اند و بعضی از آنها هنوز برجاست رجوع شود به تاریخ یزد تألیف جعفر بن محمد جعفری به اهتمام آقای ایرج افشار از انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب طهران ۱۳۳۸ ش و جامع مقیدی تألیف محمد مفید مستوفی. به کوشش آقای ایرج افشار از انتشارات کتابخانه اسدی ص ۱۷۱، ۱۷۷، ۱۷۸

ص ۲۲۵، س ۱۵، طبق نوشته یاقوت این شهر که خربرت نیز نامیده شده همان حصن زیاد است که ابن خردادبه بدان اشاره کرده است. حمدالله مستوفی در نزهة القلوب نام آنرا خربرت نوشته. (راضی خلافت شرقیه).

ص ۲۲۶، س ۶، ابراهیم بیک بر طبق قرار اتحادی که با ژان خونیاذ داش دست به شورش زد، ولی سرعت و رشادت مراد در حمله به امیرقرمانی موجب

شد که وی به وسیله مولانا حمزه تقاضای صلح کند و مرادهم که برای جنگ با ژان هونیاد عجله داشت تقاضای او را پذیرفت.

ص ۲۲۹. س ۷، شاید عبارت چندان روشن نباشد. ظاهراً اسکندر پادختر یخشی (نسخ: بخششی) زن پدر خود هم‌بستر شده و از او فرزندی یافته بود به نام قباد. بنا بر سیره پدر، قباد نیز با لیلی زن پدر خود به اصطلاح قاضی ابوبکر طهرانی «شمیوه واقعه» داشت و واضحتر آن که با یکدیگر هم‌بستر شده بودند.

چنین به نظر می‌رسد که اسکندر هر قدر دلیر و خون‌ریز بود به همان نسبت در شهوت‌رانی نیز مغرط بود و در این امر حتی از درازدستی به ناموس خویشان و اطرافیان و امرای خویش خودداری نمی‌کرده است. چنان‌که از قطعه‌ای که کاتبی شاعر درباره وی گفته این نکته برمی‌آید:

زن و فرزند ترکمان را گساد هم‌چو مادر سکندر بدرای
وانچه ناگاده مانده بود از وی داد گسادن به لشکر جغتای

رجوع کنید به تذکره دولت‌شاه سمرقندی ضمن شرح حال کاتبی شیرازی صفحات ۲۹۵، ۲۹۴، ۲۹۱، ۲۹۰

قتل اسکندر شب يك‌شنبه ۲۵ شوال سال ۸۴۱ اتفاق افتاد و نعش او را به قلعه اخی سعدالدین آورده دفن کردند و بعد عمارتی بر روی مزار وی ساختند (روضات الجنان حافظ کربلائی ص ۴۹۸)

ص ۲۳۸. س ۵، السلطان ابوالنصر الملك الأشرف برسبای الدقماقی الظاهری حکمران مصر اصلاً از مملوکان دقماق محمدی بود که او را به الملك الظاهر بخشید. وی بر اثر کفایت خویش، در سال ۸۲۴ ه. پس از خلع صالح بن ططر، الملك الأشرف لقب یافت. این امیر که بهترین ملوک چراگسه‌اش خوانده‌اند در سال ۷۶۶ ه. متولد شده و در ۸۴۱ ه. (۱۳۶۵ - ۱۴۳۸ م.) درگذشته است.
(ر. ک: قاموس الأعلام زرکلی ج ۲ چاپ دوم مصر ص ۱۸)

اما این‌که در متن آمده که پس از سلطان اشرف، امرای مصر چقماق را به سلطنت برداشتند مسامحه‌آمیز است. زیرا پس از اشرف، پسرش به نام ابوالمحاسن جمال‌الدین یوسف الدقماقی الظاهری با عنوان الملك العزیز به سلطنت انتخاب شد. ولی بیش از سه‌ماه و پنج‌روز سلطنت نکرده بود که چقماق او را معزول و محبوس ساخت. یوسف از زندان وی بگریخت. اما باز به چنگ گماشتگان چقماق افتاد و در برج اسکندریه زندانی گردید و چندان در آن زندان بود که چقماق بمرد. یوسف در دولت الملك الظاهر خوش قدم در سال ۸۶۵ از زندان

آزاد شد و به شرط عدم خروج از اسکندریه چندان در آن شهر بزیست گه روزگارش به سر آمد. تولد او به سال ۸۲۷ بود و وفاتش به سال ۸۶۸ هـ. ق (قاموس الأعلام ج ۹ ص ۲۹۲).

این چقمق (چقمق) که نام کامل او را الملك الظاهر سيف الدين ابوسعید چقمق العلانی الظاهری نوشته اند اصلاً مملوکی چرکسی بود. علی بن اینال او را خرید و به ملک الظاهر برقوق داد. برقوق او را آزاد کرد و به خدمت خویش گماشت. چقمق در حیات خود فراز و نشیبهای فراوان دید تا اتابک یوسف پسر الملك الأشرف گردید و بعد او را خلع کرده خود بر تخت سلطنت مصر و شام تکیه زد. وی سی و چهارمین پادشاه است از مالیک و دهمین نفر از ملوک چرکس. چقمق در سال ۸۵۷ درگذشت و در این تاریخ عمر او ازمشتاد سالیانی گذشته بود. (قاموس الأعلام به اختصار ج ۲ ص ۱۲۹-۱۲۸)

ص ۲۳۸. س ۱۱، مقصود از عاصی سوی همان نهر العاصی واقع در شام است که اروپائیان بدان اورونتس Orontes گویند. کلمه سو ترکی است به معنای آب و این کلمه به رودخانه نیز اطلاق می شود.

ص ۲۳۹. س ۱۵، ژورژ برانکوویچ که دختر خود را به نام مارا در چهارم سپتامبر ۱۴۳۵ به زنی سلطان ترک داده و متقبل پرداخت خراج شده بود پس از چندی بار دیگر با ولاد دراکول امیر والاشی بر ضد سلطان همداستان شد. مراد بدیشان حمله برد. ولاد دراکول به زودی تسلیم شد. ولی ژورژ برانکوویچ به آلبرت جانشین سیگیسموند در مجارستان پناه برد و قوای ترک به فرماندهی سلطان شهر سمندریه را محاصره کردند. شهر پس از سه ماه دفاع دیرانه گرگوار Gregoire فرزند ارشد برانکوویچ و توماس کانتاکوزن Thomas Cantacuzene در ۱۸ اوت ۱۴۳۹ م. به دست ترکان افتاد. گرگوار و برادر دیگرش (که پیش از این در ادرنه زندانی بود) به دستور سلطان ترک کوز و به شهر توقات منتقل و زندانی شدند.

سمندریه پای تخت امیرنشین Despotat سربستان و اسم اصلی آن Smederevo بود. این شهر برکنار رود دانوب در جنوب شرقی بلغراد واقع است. با سقوط این شهر سراسر سربستان در تصرف ترکان درآمد مگر ناحیه نووبردو Novo Brdo که موقتاً آزاد ماند. این ناحیه به سمت داشتن معدن سرشار و ارزنده نقره شهرت فراوان داشت.

ص ۲۴۱. س ۶، آلبرت چهارم پادشاه اتریش، در ضمن سفر به وین، بر اثر اسهال خونی در آخر اکتبر ۱۴۳۹م. در گذشت و سلطان ترك برای بهره برداری از اغتشاشات حاصله از مرگ پادشاه اتریش و مجادلات بر سر جانشینی وی دست به حمله دیگری زد و این بار به بلگراد Belgrade یا به اصطلاح قدیمتر Albe Grecque که قلعه بسیار محکمی بود بر کنار دانوب حمله برد. در ضمن دسته های دیگری از سپاهیان ترك در ترانسیلوانی و هنگری راه یافته تا ناحیه تیسزا Tisza = Theiss پیش رفتند. محاصره بلگراد که از آوریل سال ۱۴۴۰م. شروع شد تا ماه سپتامبر طول کشید و سرانجام بر اثر دفاع دلیرانه مردم شهر و وضع دفاعی طبیعی منطقه، سلطان مراد و سردار سپاهش علی بیك پسر اورنوز Everenos مجبور به بازگشت شدند.

ص ۲۴۱. س ۸، منظور از نوه بری ظاهراً بلکه محققاً همان Novo Brdo ملقب به «ام البلاده» است که با کلیه معادن ارزنده اش در ۲۷ ژوئن سال ۱۴۴۱ به دست شهاب الدین پاشا حکمران روم ایلی (قسمت اروپائی کشور عثمانی) افتاد. شهاب الدین پاشا اصلاً اروپائی بود که بعدها قبول اسلام کرد و به خدمت سلطان ترك پرداخت.

اما اسحاق پاشا فاتح بولی و اساساً چنین لشکرکشی در تواریخ موجود دیده نشد. اسحاق پاشا که مورد اعتماد سلطان مراد و وزیر اعظم او بود و احتمالاً یونانی الأصل بود، در ژوئن ۱۴۳۹ معزول شده و جای خود را به خلیل پاشا چندرلی-اوغلی داده بود.

خلیل پاشا وزیر اعظم و شخص اول دولت سلطان مراد ثانی از خاندانهای اصیل ترك و فرزند ابراهیم پاشا وزیر اعظم و نوه قره خلیل پاشا وزیر اعظم بود. به نظر می آید که منظور مؤلف، اسحاق بیك پسر اورنوز حکمران سابق اشکوب (Skoplje) بر کنار رود واردار Vardar باشید که پس از تصرف سربستان به دست ترکها به حکمرانی آن ناحیه منصوب شد.

ص ۲۴۲. س ۳، «قریب صد کس از توکران جهانگیر میرزا و صاحب قران اتفاق نموده به استقبال قتال مرتب گشته توجه نمودند. منقلای لشکر سیصد نفر بود و صاحب قران (= حسن بیك) با آن که در سن چهارده بود یکی را از لشکر مخالفان چنان طعنه زد که دست صاحب قران نیز به پشت او رسید.

(کتاب دیار بگریه ص ۱۶۰ ج اول)

ص ۲۴۳. س ۱۰، «هفدهم جمادی الأولى وفات یافت و در گنبد مدرسه که

در خیابان ساخته مدفون شد. و متصل در مجالس و محافل به طریق افتخار اظهار می‌کرد که حضرت امیر تیمور گورکان حضرت شاهرخ را به سن سپرده.... حضرت خاقان سعید (= شاهرخ) منصب دیوان اعلیٰ به خلف صدق او امیر غیاث‌الدین شیخ ابوالفضل کوکلتاش عنایت فرمود. (مطلع السعدین ج ۲ ص ۷۴۶ به اختصار)

ص ۲۴۴. س ۶، در همین سال بود که حسن بیک ازدواج کرد. وی نخستین پسرش را چون «در مقام خلیل الرحمن» به دنیا آمد «خلیل» نام نهاد و هشت ماه بعد از زن دیگرش که دختر دولت‌شاه بیک بود فرزند دیگری یافت و او را محمد نامید و چون پیشرفت روزافزون کار خود را از «میمنت ولادت» آن طفل می‌دانست به او لقب «اغورلو» داد. (کتاب دیاربکره ج ۱ ص ۱۶۳ - ۱۶۲)

ص ۲۴۶. س ۱۶، پیشرفت سریع ترکان سراسر اروپا و خاصه مجارستان را دچار وحشت شدیدی کرد زیرا دسته‌هایی پراکنده از سپاه ترک که تا ناحیه اسلاونی و تیسزا تاخته بودند همه جا را به آتش و خون کشیده بودند.

پادشاه جدید هنگری به نام ولادیسلاو Vladislav = لادیسلاس Ladislas دو نفر از سرداران نام‌آور آن زمان را مأمور جلوگیری از ترکان نمود. یکی از اینان نیکلای لاکوی Nicolas Ujlaky بود و دیگری ژان هونیاد Jean de Hunyad حکمران ناحیه ترانسیلوانی که فتوحاتش در مقابل ترکان مسلمان به عالم مسیحیت امید فراوان بخشیده بود.

ژان هونیاد اصلاً از اهل رومانی بود. از خانواده‌ای کوچک و نجیب. وی قبلاً با دلیری تمام با ترکها و هم‌چنین با بیروان ژان هوس Jean Huss از مصلحین مذهب مسیح و از مرده حث (۱۴۱۵ - ۱۴۶۹) جنگنده و ابدن خود را به آیین کاتولیک نشان داده بود.

ژان ابتدا از شهر بگراد حصه خود را به ناحیه سربستان سرور کرد و به اسحق بیک حاکم سمندریه سنکسنی فاحش وارد آورد. متعاقب این فتح، در سال بعد، شهاب‌الدین شاه حکمران روم ایسی را نیز در هرینسکست تائین که مزید بیت از سرداران ترک ترانسیلوانی را تصرف کرد و خود را برای تصرف هرمانشتادت Hermanstadt آماده نمود. او نیز در جنگ به هونیاد از پای درآمد و هنگام فرار وی پادو پسرش به قتل رسیدند و بیست هزار ترک برخاک عکالت افتادند.

از غنایم فراوانی که در این جنگ نصیب ژان هونیاد شد، عریه‌ای پسر از غنایم جنگی، که ده اسب به زحمت ترا می‌گنجهاند، برای زور زور انگریز دوست از افتاد دولت هنگری فرستاد و سر مزید بیت و پسر

نصب نمود و ترکی کهن سال را بین سر مزیدبیک و پسرش قرار داد تا در هنگام تحویل غنایم به ژورژ نطقی ایراد کند.

کلمه قرال اصلاً کلمه‌ای است لهستانی به صورت Krole به معنای فرمانروا یا امیر و در اینجا منظور همان ژان دوهونیاد است که در نزد ترکان به ینقو شهرت یافته بود.

ص ۲۴۶. س ۱۸، غرض کشتاری است که جهان‌شاه ترکمان از حروفیه تبریز کرد. محرك وی در این سیاه‌کاری دسایس و تحریکات ملامحمد تیلی بود. ریاست حروفیه آن شهر با دختر فضل‌الله استرابادی (پیشوای حروفیه مقتول و مدفون در النجق نخجوان روز ۵شنبه ۶ ذی‌القعدة سال ۷۹۶هـ) بود و مردی به نام مولانا یوسف. برای شرح این کشتار و تمهیدی که مخالفین چیدند تا پانصد نفر بی‌گناه را به آتش و خون بکشند رجوع شود به روضات‌الجنان حافظ کربلائی ص ۴۸۱ - ۴۷۹

ص ۲۴۸. س ۶، جهت اخذ انتقام خون مزیدبیک و تلافی شکست وی، سلطان ترک سپاهی مرکب از هشتاد هزار نفر به فرماندهی شهاب‌الدین پاشا به جنگ ژان دوهونیاد فرستاد. اما این پاشای مغرور در جنگی به نام وازاج Vasag شکست سختی خورد و با ۵ هزار سرباز و دویست پرچم به دست دشمن افتاد و جمعی از بزرگان ترک در این محاربه اسیر یا مقتول گردیدند. ژان پس از این فتوحات در سراسر اروپا شهرت فراوان یافت و دنیای مسیحیت او را قهرمان شکست‌ناپذیر شناخت و با کمک پاپ پل چهارم مذاکرات برای ایجاد یک اتحاد عظیم و جنگ مقدس بامهاجمین غیر مسیحی آغاز گردید.

ص ۲۵۰ س ۱۹، ابراهیم بیک قرامان اوغلی با آن که خواهر سلطان مراد را به زنی داشت باز کینه دیرینه را فراموش نکرد و بادشمنان مسیحی سلطان همداستان شد و این بار نیز مقارن حمله مسیحیان به مراد او نیز سر به شورش برداشت تا ترکها را در دو جبهه به جنگ مجبور کرده باشد. ولی سرعت مراد این نقشه را نقش بر آب کرد.

در این سفر جنگی، علاءالدین علی پسر دوم سلطان اظهار شجاعت فراوان نمود. ولی مراد در بازگشت از این جنگ به علتی که هنوز روشن نشده به قره‌خضر دستور داد تا به اماسیه محل حکومت علاءالدین رفته او را به قتل رساند. وی نیز علاءالدین را در بستر خواب خفه کرد و دو پسر او را (که یکی شش ماهه بود و دیگری بیش از یک سال و چند ماه نداشت) کشت و اجساد آنان را در اماسیه دفن

کردند و سپس بقایای آنان ظاهراً به بوسه منتقل گردید و حکومت اماسیه به محمد پاشا پسر لاشاهین پاشا واگذار شد.

این واقعه موجب گردید که محمدجلیبی یازده ساله پسر سوم مراد عنوان ولیعهدی یابد (پسر اول او احمد در سال ۱۴۳۷ م. مرده بود). در هنگام مرگ علاءالدین، محمد در اماسیه بود و چون سمت ولایتعهدی یافت به ادرنه احضار گردید (ر. ک: سلطان محمد فاتح و زمانش).

ص ۲۵۱. س ۱۹، مراد تازه از آناتولی به ادرنه رسیده بود که خبر حرکت قشون متحد مسیحی را از بوداپست به طرف جنوب شرقی شنید (ژویه ۱۴۴۲ م.) در رأس این قوای متحد، لادیسلاس سوم پادشاه لهستان قرار داشت. این پادشاه در حالی که هنوز پانزده سال تمام نداشت، پس از مرگ آلبرت دوتریش برخلاف انتظار به سلطنت مجارستان انتخاب شده بود و اصلاً متعلق بود به سلسله ژاگلون از خاندانهای لیتوانی نژاد لهستان.

وی پیش قراولی سپاه را با دوازده هزار نفر به ژان دوهونیاد داد و خود همراه نماینده پاپ، کاردینال سزارینی Cesarini و ژورژ برانکوویچ امیر درمانده و سرگردان سربستان رو به میدان جنگ نهاد.

سپاه مسیحی در نزدیکی سمندریه، که در دست ترکها بود، از جانب گذشته بدون مواجه شدن با مقاومتی به طرف جنوب حرکت کرد. نخستین تلاقی سپاه که در طی راه بیش از هشت هزار سوار و تیرانداز سربستانی بدان پیوسته بودند، روز ۳ نوامبر ۱۴۴۳ م. بین دو قلعه بولوان Bolvan (= Alexinate) و نیش Nich روی داد. قاسم پاشا حکمران روم ایسی واسحاق بیک و سایر امرای ترک شکست فاحشی خوردند و سپاه مسیحی به شهر صوفیه رسید و شهر را غارت کرد و بلغارها، که در میان قشون تازه وارد، هم نژادان اسلاوی خود را دیدند سر به شورش بوضد ترکها برداشتند. پیشرفت بعدی هم سریع بود تا جایی که هشت روزه راه بیشتر به ادرنه نمانده بود. ولی از این نقطه به بعد مقاومت ترکها شدیدتر شد. روز ۱۲ دسامبر ۱۴۴۳ م. اروپائیان به زلاتیستا Zlatista (به قول ترکها از لادی Izladi) رسیدند. ولی به سمت سرمدی شنید و مشکلات ناشی از حمله آذوقه مجبور به بازگشت شدند. سپاهیان ترک چندین بار خواستند که قشون مسیحی را در حین عقب نشینی مورد حمله قرار دهند ولی کاری از پیش نبردند و بنکه در ناحیه هموس $Hamus = Hamus$ به سختی شکست خوردند و دوهزار نفر از آنان کشته شدند و چهار هزار سرباز که از دست دادند و احبار خود را به گوه گسیبند.

قشون مسیحی خسته و وامانده به بنگراد رسیدند و برابر عجزه مقداری از

اثاثه کم مصرف خود را به دور ریختند و حیوانات بارکش زایسد را کشتند و صندوقهای اسلحه را که به غنیمت گرفته بودند زیر خاک کردند. ولادیسلاس طبق ندوی که کرده بود پیاده وارد پای تخت خود شد و پیش از رفتن به کاخ به کلیسا رفت و خدا را شکر گزارد.

سلطان مراد پس از این شکستها، چون از طرفی به وسیله جاسوسان خود، از تهیه مقدمات جنگ دیگری به دست مسیحیان مطلع بود و از طرفی ابراهیم بیک قرامانی بار دیگر با همداستانی عیسویان اروپا بر ضد سلطان تدارکاتی می نمود، خواه ناخواه دست دوستی و صلح به طرف دشمنان دراز کرد و روز ۱۲ ژوئن ۱۴۴۴ م. نامه ای به ولادیسلاس نوشت و در آن یک مصالحه ده ساله را پیشنهاد و تضمین و به قید قسم قرآن اجراء مفادنامه و مصالحه را تعهد کرد و نامه را در یک مجلس رسمی به نمایندگان مختار مغرب زمین که جهت کسب اجازه مرخصی به حضور سلطان باریافته بودند سپرد و قرار شد که سلیمان بیک بالظه اوغلی قاپوچی باشی نماینده سلطان عثمانی به بوداپست برود تا ولادیسلاس نیز به قید قسم مواد مصالحه را تأیید و تضمین کند.

در ژوئیه ۱۴۴۴ سلیمان بیک به نزد ولادیسلاس رفت و ولادیسلاس هم آن را به قید قسم تأیید کرد. (۱۲ ژوئیه ۱۴۴۴ م.) اما بعضی از مورخین اروپائی قسم خوردن پادشاه لهستان را رد کرده و نوشته اند که صلح مرادثانی با ژورژ برانکوویچ بر اساس مصالحه جداگانه ای انجام گرفته است. در حال این معاهده چون در دو شهر ادرنه و زگدین امضا شده به معاهده ادرنه - زگدین شهرت یافته است.

در حوادث سالیانه سربستانی چنین ضبط شده که روز ۱۵ اوت ۱۴۴۴ بین ژورژ و سلطان ترك معاهده ای بسته شد و به موجب آن سمندریه و نوپردو و شهرهای دیگر سربستان به ژورژ بازگشت و وی روز ۲۲ اوت وارد پای تخت خود شد و ضمناً سلطان دو پسر کور وی را نزد او فرستاد. در این مصالحه ناحیه والاش نیز به دراکول مسترد گردید.

ص ۲۵۲، ص ۷، مرادثانی پس از عقد قرارداد ادرنه - زگدین خاطر از جانب اروپا آسوده کرد و برای درهم کوفتن امیر ابراهیم قرامانی به آناتولی رفت و محمد را به سرپرستی خلیل پاشا چندرلی در اروپا گذاشت. ظاهراً این عمل وی استعفای از سلطنت و تفویض امور به پسر خویش بود چنان که از نامه سلطان محمد به شاه رخ پادشاه ایران برمی آید (منشآت فریدون بیک ج ۱ ص ۲۲۳-۲۲۲) با این حال بعضی از مورخین این عمل مراد را استعفای از سلطنت ندانسته اند بدین دلیل که محمد فرزند دوازده ساله سلطان مرادثانی سمتی جز فرماندهی بر مناطق

اروپائی عثمانی آن عم تحت نظارت خلیج پنا چندرئی صدر اعظم نداشته است. مراد از ۱۲ ژوئن ۱۴۴۴ م. به آسیا رفت و سه ماه غیبت او از ادرنه طول کشید. در آناتولی کار جنگ و صلح وی با امیر ابراهیم قسرامانی زود پایان پذیرفت و به اغلب احتمال بر اثر تلقینات فرستادگان خلیل پاشا بود که باشتاب به طرف ادرنه بازگشت تا بتواند بار دیگر بسپاه متحد مسیحی مقابله کند. وقتی وی به ادرن رسید متوجه شد که نیروی دریائی مسیحیان سراسر بغازها را گرفته اند.

بحریه مسیحیان، روز ۱۴ ژوئن، حنی قبل از امضای معاهده ادرنه - زکدین، به فرماندهی یکی از نزدیکان پاپ به نام کاردینال فرانچسکو کوندولمر Francesco Condolmer به طرف ادرن رفتن بود تا خط مراجعت او را به اروپا قطع کند. اما مراد با دادن یک سکه طلا برای هر یک از سپاهیان، تاجر نفع برست و نیزی و ژنی را راضی کرد که با کشتیهای خود، وی و چهل هزار سپاهش را در شمال قسطنطنیه پیاده کند.

ص ۲۵۵. ص ۱۲، نبودن مراد در اروپا مسیحیان را به این فکر انداخت که بار دیگر به متصرفات عثمانی حمله کنند. لادیسلاس سوم هر چند در زکدین نماینده مراد ثانی را به نام سنیمان بیک دیده و متن قرارداد صلح را دریافت داشته و طبق قرار به انجیل قسم خورده بود (گرچه بعضی از مورخین اروپائی بیهوده می گویند تا او را از این پیمان شکنی مبرا جلوه دهند)، ولی بر اثر تقینات کاردینال سزارینی و امپراتور بیزانس که پیمان با مردم غیر مسیحی را شایسته توجه و شایان رعایت نمی دانستند در چهارم اوت ۱۴۴۴ م. با بزرگان کشور و متحدین خود عهد کرد که جنگ را ادامه دهد و این پیمان را با سوگند فراوان به مقدسات ملی و مذهبی تحکیم نمود.

روز اول سپتامبر همان سال، فسون متحدین مسیحی در ناحیه ورسووا Orsova از دانوب گذشته متوجه جنوب شد. مراد ثانی در نیمه دوم ماه اکتبر از ادرن دانیل گذشت. پس از ورود به ادرنه و توقف بسیار کوتاهی در آن شهر جهت مقابله با دشمن پیمان شکن به طرف وارنا رفت.

جنگ روز دهم نوامبر ۱۴۴۴ م. در گرفت و بدان که مسیحیان موفقیت آمیزی نیز به دست آوردند، ولی بر اثر بی احتیاطی لادیسلاس و کمپانیها جنگ به شکست قطعی سپاه اروپا منجر شد. بدین معنی که در مقابل هنرنامه ای ژان دو هونیاد، سران سپاه لهستان نیز خواستند شجاعت خود را نشان دهند و بدین ترتیب لادیسلاس با پانصد سوار به پیاده نظام ترک حمله برد. ینی چریپا هم اسب را پی گرفتند و او را بر زمین انداختند. بعضی از مورخین نوشته اند که لادیسلاس به دنسال

سلطان ترك مي گشت و چون رو برو شدند، مراد با يك ضربه جريد (نيزه کوتاه) او را بر خاک افکند. قوجه خضر ينگي چري که اصلاً يونانی بود سر او را برید و سلطان دستور داد تا آن سر را بر سرنيزه کنند و بعد از جنگ هم سر را به بروسه بردند و در شهر گردانند.

کتر کسی از مسيحيان جان به در برد. کاردینال سزاریني که تالحة آخر ایستاده بود، شب هنگام گریخت و از آن پس دیگر کسی از وی نشانی نداد. زان دوهوئیاد خود را به والاشي رساند به امید آن که شاید از آن راه به مجارستان رود. ولی ولاد دراکول که کینه ای از وی در دل داشت او را مدتی تحت نظر خویش نگه داشت تا این که سرانجام او را رها کرد.

مراد پس از این فتح نمایان فتح نامه به پادشاه مصر فرستاد و بیست و پنج زره از غنایم جنگ نیز مصحوب قاصد ارسال داشت. در خصوص نامه ای که در مورد این جنگ از طرف سلطان محمد پسر مراد به شاه رخ نوشته شده است رجوع شود به ج ۱ منشآت فریدون بیک ص ۲۲۲ - ۲۲۱ و کتاب اسناد و مکاتبات تاریخی ص ۲۵۸.

ص ۲۵۵ - س ۱۷، فلوری همان است که در زبانهای اروپائی بدان فلورن Florin گفته می شود و آن مسکوکي بود از طلا به میزان نه شیلینک و چند پنس. نام این سکه مأخوذ است از کلمه Fiorino مشتق از Fiore به معنای گل. زیرا روی نخستین فلوریهای ضرب فلورانس چند گل زنبق نقش شده بود با صورت یحییای تعمید دهنده St. Jean Baptiste

فلورن که نخستین بار در فلورانس از قرن سیزدهم به بعد به وجود آمد (۱۲۵۲ م.) به علت طلای قابل توجهی که داشت در اندک مدتی شهرت فراوان یافت و در سراسر دنیای قرون وسطی سکه ای ارزنده شناخته شد و این شهرت و ارزش را تا اواخر قرن پانزدهم حفظ کرد و از این تاریخ در بازار جهانی جای خود را به سکه طلای ونیز به نام دوکا داد.

فلورن در ممالک مختلف مورد تقلید قرار گرفت. امروزه نیز در انگلستان فلورن سکه نقره ای است به وزن ۱۱/۳۱ گرم و در هلند به وزن ۱۰ گرم. فلورن اکنون واحد پول هلند نیز می باشد.

برای اطلاع بیشتر رجوع شود به فرهنگ اشتنگاس و حواشی کتاب مارکوپولو چاپ یول Yule ج ۲ ص ۵۳۴ و لاروس بزرگ قرن بیستم تحت عنوان Florin و ایضاً شرح ارزنده ای که سدیلو R. Sedillot در کتاب خود به نام «کلیه مسکوکات جهان» (Toutes les monnaies du monde) چاپ پاریس سال ۱۹۵۵ م. درباره وزن و ارزش و عیار این سکه به دست داده است.

ص ۲۵۶. س ۳، طبق نوشته مؤلف النجوم الزاهرة ج ۷ ص ۱۳۸ - ۱۳۷ قاصدان شاهرخ روز پنجشنبه یازدهم شعبان سال ۸۴۸ به قاهره رسیدند و در این سفر پیرزنی از زوجات تیمور نیز به قصد زیارت خانه خدا آمده بود. قاصد سلطان گورکانی جامه‌ای برای کعبه همراه داشت.

در خصوص غارت اموال فرستادگان شاهرخ، در همین کتاب آمده است که مجموع بهای نگینهای فیروزه کرمانی و شقه‌های حریر و مخمل و مشک و انواع پوستین از بیست هزار دینار بیش بود. سلطان از شنیدن خبر غارت فرستادگان شاهرخ بسیار خشمگین شده جمعی را تازیانه زد و ارزاق بعضی از ممالیک را قطع نمود.

ص ۲۵۶. س ۱۴، در سنة ثمان و اربعین و ثمانمائه میرزا محمد جوکی بهادر از جانب قبة الاسلام بنخ به بایه سریر اعلی آمده سید عمادالدین محمود جنابندی را همراه آورد تا کیفیت جمع و خرج آن ولایت را مشروح معروض داشت و نزد حضرت خاقان سعید به وضوح انجامید که از مال و جهات آن سرکار مبلغهای کثیری سر از گریبان اقربا و وکلاء امیر فیروزشاه برمی آورد. لاجرم آن جناب را مخاطب ساخته به پرسش جواب آن سخنان پرداخت.

امیر فیروزشاه را کجا به خاطر می رسید که امثال این مقال با وی توان گفت. بنابراین متغیر گشته برخاست و دست بردامن زده از مجلس همایون بیرون رفت و چند روز به دیوان حاضر نشد. آن گاه خاقان عدلی جاه مولانا یعقوب بروانچی را پیش جناب امارت پند فرستاد. بیغم داد که از امری که موجب ملال خاطر امیر باشد واقع نشده و در خاطر همایون خصور نگوده بود که جهت تصرف اموال بنخ و کلاو متنسبان او را بازخواستی کنیم. اگر توره چنین است که پادشاه را در میان سخن گذاشته و از مجلس بیرون روند مبارکش باد والا باید که از غضب پادشاهی برهیز نمید. و امیر فیروزشاه از این بیغم استشمام رایحه انتقام نموده از آن حرکت نهنجار پشیمان گشت و غم و اندوه مغرط بر ذات شریفش استیلا یافته بیمار شد و حضرت خاقان سعید از غایت لطف و بنده نوازی به عیادت و رفقه تفقه و عنایت بسیار اظهار کرد و عقیقه نیفاد و روز بروز مرض امیر فیروز در تزیاید بود تا به جوار مغفرت ایزدمتعال انتقال نمود. (حبیب‌السیر چاپ خیام ج ۳ ص ۶۳۳)

ص ۲۵۶. س ۱۷، درباره این شاهزاده در منبع السعدین چنین آمده است: آن حضرت (شاهرخ) عنایت گامش شامل حال او داشت. اند بانوی کبری گوهرشادآغا که والده او بود مزاج حضرت اعلی را به حال خود نمی گذاشت و در

تقییح احوال او می‌گوشید و میرزا علاءالدوله و میرزا عبداللطیف که پسران برادران شاهزاده بودند، در دیوان ملک و مال مدخل تمام می‌نمودند و شاهزاده اصلاً و قطعاً در دیوان اعلی مدخل نمی‌توانست کرد... از او دو پسر ماند: میرزا محمدقاسم و میرزا ابابکر و ولایات که سیورغال او بود میان برادران مقسوم گشت.»

شاید بتوان از عبارات تذکره دولت‌شاه علت بی‌مهری گوهرشادآغا را به فرزند خود محمد جوکی دریافت. دولت‌شاه سمرقندی می‌نویسد (ص ۲۹۷): «پدر را دایماً به حال او نظر عنایت شامل بود و در سر می‌خواست تا ولی عهدی او را مفوض سازد. اما برای مصلحتها ظاهر نمی‌کرد و آن شاهزاده کامکار همواره به قوانین سلطنت مشغول می‌بود.»

دولت‌شاه همچنین بعد از بیان هنرنمایی دلاورانۀ محمد جوکی در يك آزمایش تیراندازی درباره این شاهزاده می‌گوید:

«پادشاه روی زمین از این بهجت خرمی بوسه‌ها به عیدی برابروان مقوس آن خلاصه چرخ مقرنس داد و مناسب حال این بیت برخواند:

ای به محراب دوا برو قبله مقصود من در سجود تو است دایم روی گرد آلود من
و ولایت ختلان را که از اعظم امپات بلاد هیاطله است به شاهزاده جوکی
میرزا بهادر بخشید و مقرر شد که از نه اسب که پیشکش به درگاه شاهرخ می‌آورند
يك سر اسب شاهزاده جوکی را باشد با زین مرصع به لعل و فیروزه و کان ذلك
فی شهر سنه ثلاث و ثلاثین و ثمان مائه.»

با این ترتیب روشن می‌شود که گوهرشاد بیگم که به قول دولت‌شاه «طرف میرزا علاءالدوله را مرعی می‌داشت که بعد از شاهرخ سلطان ولی عهد او باشد» نمی‌خواست محمد جوکی منظور عنایت پدر باقی‌ماند به خصوص که از فرزندان شاهرخ، فقط او مانده بود و الغ بیک و البته مرد دلاور و جنگ آزموده‌ای چون او بر الغ بیک که بیشتر به علم نجوم می‌پرداخت برای سلطنت بر امپراطوری شاهرخ شایسته‌تر بود و از این مطالب گذشته، علاءالدوله پسر بایسنقر مرد جبان بی‌تدبیر و بی‌ارزشی بود. با این حال گوهرشادآغا که در شاهرخ به شهادت مورخین نفوذ فراوان داشت هم میرزا جوکی را از چشم پدر انداخت و هم با میرزا سلطان محمد پسر بایسنقر به مخالفت برخاست و بساط سلطنت او را به دست پدر بزرگ کهن سال وی برهم زد تا شاید بتواند علاءالدوله را بعد از شاهرخ پادشاهی دهد. اما تقدیر جز این خواسته بود.

درباره فرزندان جوکی میرزا نیز باید گفت که روی نیک‌بختی ندیدند. محمدقاسم به مرگ طبیعی مرد و ابوبکر به دست الغ بیک عموی خود برخلاف قسم و عهد و پیمان به نامردی و غدر در سال ۸۵۲ هـ در ارگ سمرقند به زندان

گوگ سرا گشته شد.

در خصوص محمد جوکی رجوع شود به مطلع السعدین ج ۲ جزء ۲ ص ۸۵۳ - ۸۵۱ و مجمل فصیح خوافی و روضة الصفا ص ۲۴۹ ج ۶ و تذکره دولت شاه ص ۲۹۶ و بدایع الوقایح ج ۲ ص ۱۱۶۹ - ۱۱۶۷

ص ۲۵۷. س ۷، «و دو هزار تنگه بعضی دوازده دیناری و بعضی بیست و چهار دیناری و هزار فلوری در میدان طوی به باغ تخت قراجه پاشید و از درهم و دینار عرصه آن باغ را سرخ و سفید بیاراست و در میان باغ سایبانها و خرگاهها برافراشتند و بردور آن خیمه و خرگاه و سایبانها به ترتیب زدند. هر فوجی در مظلّه علی حده قرار گرفتند و با هر گروهی جمعی از نوازندگان خوش آواز و سازندگان دل نواز غلغله در هوا و جوف سما انداختند.»
(کتاب دیاربکر به ج ۲ ص ۲۸۶ - ۲۸۵)

ص ۲۵۷. س ۱۷، «حکم شد که او را به یسرعم او که ملازم رکاب ظفر انتساب بود سردند. اتفاقاً هم در موضع چهارباغ همدان، بر همان وضع خاص که پدر او را کشته بود، امیر حاجی حسین را قصاص نمود.»
(مطلع السعدین ج ۲ جزء ۲ ص ۸۵۸)
شرح نسبة دقیقی از این وقایح در کتاب تاریخ جدید یزد احمد بن حسین بن علی کاتب آمده است (ص ۲۳۴ - ۲۳۳)

ص ۲۵۸. س ۵، مطلب طوری نوشته شده که موضوع فتح اصفهان مکرر نظر می رسد. ظاهراً موضوع آن است که میرزا سلطان محمد، پس از استقرار مسند حکومت ری و قم و سلطانیه و قزوین که نیابتش شاهرخ بدو واگذار شده بود، به بهانه این که چرا امیر حاجی حسین حکومت وی را تمهیت نگفته و پیشکش نفرستاد به همدان تاخت و او را که عامل شاهرخ بود به قتل آورد و همدان را به دست خویش گرفت و حتی لشکر به دره لاریجان فرستاد و ملک کیومرث را سرکوب کرد. این اعمال جسورانه شاهرخ را متوجه آرزوهای دور و دراز فرزندزاده نمود. ولی بیماری مانع از انجام متقابل شدید گردید خاصه آن که شاهرخ به مناسبت پیری و بیماری مرگ خود را نزدیک و سلطنت را حق فرزندان و فرزندزادگان خویش می دانست.

در این هنگام شاهرخ، اکابر و امرا و خواجگان و عمال عراق به دارالسلطنه عرات طب دانسته و اصحاب دیوان به مفرده و مضائبت ابن ضایفه قیام می نمودند. اکابر اصفهان درمانده بودند و بسیار قرض کرده باهمدیگر مشورت کردند که

مبلغی تقبل می‌باید نمود و خود را خلاص دادن.» (تاریخ جدید یزد ص ۲۳۴). اکابر اصفهان «چند تومان کپکی تقبل کردند که از خاصه و رعایا در وجه نشانند و امیر محمد قوزی را همراه کرده به رسم تحصیل متوجه اصفهان شدند.» وقتی رسیدند رعایا از ترس مطالبات پراکنده شده بودند و عمال دیوان نیز در وصول مال تشدد می‌نمودند. سرانجام دست التجا در دامان سلطان محمد زدند و او اکابر اصفهان را خلعت داد و به عمال دیوان فرمان داد که «هیچ اذیت بدیشان نرسانند»

حکومت اصفهان، از آن‌جا که امیر فیروزشاه حامی اصفهانیان بود با برادر وی امیر خواندشاه بود و پس از وفات وی برادرش امیر محمودشاه متقلد این مهم بود تا این که بیمار شد. برادرزاده اش امیر سعادت پسر امیرخواندشاه که ملازم سلطان محمد بود با اجازه شاهزاده به عیادت عم خویش به اصفهان رفت و هم در آن‌جا بود که امیر محمودشاه بدرود حیات گفت و امیر سعادت بر جای وی نشست و از شاهرخ استدعا کرد که داروغه اصفهان باشد. این معنی برخاطر سلطان محمد گران آمد و در سال ۸۵۰ متوجه اصفهان شد و روز یکشنبه پنجم ماه صفر وارد شهر شد. امیر سعادت با عیال خویش همراه امیر علی گلباری از شهر گریخت. ولی شاهزاده تیموری جمعی را به تعقیب آنان فرستاد و این جمیع امیر علی گلباری را کشته سرش را با امیر سعادت به اصفهان آوردند و سلطان محمد دستور داد «تا تقبل اصفهان به آب شستند و مردم را امیدوار گردانیدند و استمالت داد.» (تاریخ جدید یزد ص ۲۳۵)

اسراف و ریخت و پاش فراوان موجب شد که میرزا سلطان محمد باز چشم طمع به نواحی مجاور حکمرانی خود دوزد. این بار به جانب کرمان و یزد و شیراز توجه کرد. نخست امیر قطب‌الدین ورزنده را به یزد فرستاد و امیر شمس‌الدین محمد پسر امیر جمال‌الدین چقماق که از قبل پدر والی یزد بود با او از در مسالمت درآمد «او را در شهر آوردند و اکابر و اهالی در مسجد جمعه جمع آمدند و استمالت‌نامه شاهزاده را بخواندند و رعایا امیدوار گشتند.» و اندکی بعد امیر شمس‌الدین محمد میرک با مجدالدین فضل‌الله قاضی یزد به اصفهان رفتند و از کاشان نیز امیر محمد سمنانی با اموال کاشان و امیر حسین نطنزی با نثار و پیشکش به اصفهان وارد شدند. مقارن این احوال سلطان محمد پسر امیر حسین طارمی را به کرمان نزد شمس‌الدین محمد بن قناشیرین فرستاد «و استمالت‌نامه همراه کرد.» امیر حاجی نیز اظهار انقیاد کرد.

پس از این که کاشان و اصفهان و یزد و کرمان اطاعت سلطان محمد را گردن نهادند، او در اندیشه تصرف شیراز افتاد. ظاهراً یکی از علل پیشرفت فراوان وی در تصرف یا نفوذ و رسوخ در این مناطق، بیماری شاهرخ بود که آوازه

آن به همه جا رسیده بود. وقتی این اخبار به هرات رسید، شاهرخ دستور داد تا امیرچقماق که در هرات بود فوراً به یزد باز گردد و امیرشاه محمود هم که برای وصول «خزانه اصفهان» مأموریت داشت به شیراز رفت تا دستور دهد که «ولایت فارس را محافظت کنند» (تاریخ جدید یزد ص ۲۳۷ - ۲۳۶)

ص ۲۵۸، س ۱۱، پس از جنگ وارنه، مراد ناگهان تصمیم به کناره گیری از سلطنت گرفت (ظاهراً نوامبر ۱۴۴۴ م.) و سلطنت را به فرزند خود محمد که سیزده سال بیش نداشت سپرد. علت این تصمیم ناگهانی تاکنون روشن نشده است. اصرار وزراء، خاصه خلین پاشا چندرلی، وزیر اعظم در سلطان ترك که در آن روزگار به سنین چهل رسیده بود تأثیر نکرد. سلطان ترك به آناتولی رفت و در مغتسیا اقامت گزید. خلین پاشا با همان سمت وزارت اعظم و ملاحسرو با سمت قاضی عسکری نزد محمد ثانی در ادرنه باقی ماندند.

ص ۲۵۸، س ۱۶، عبارات تذکره دولت شاه این امر را کاملتر روشن می نماید: «امرا صواب ندیدند که پادشاه اسلام متوجه یکی از احفاد خود شود و گفتند که هیچ کس بر ولایت عراق اولیتر از سلطان محمد نیست و خلعت جهت شاهزاده باید فرستادن و عراق بدو مسلم داشته. میرزا شاهرخ را این مصنحت صواب افتاد و می خواست چنان کند. گهرشاد بیگم برین مصنحت راضی نشد. چه طرف میرزا علاءالدوله را مرعی می داشت که بعد از شاهرخ ولی عهد او باشد. بارها سلطان عهد (شاهرخ) با خاتون گفتی که من پیر و ناتوان شده ام. لابد منک میراث فرزندان من است به دوسه روزی پیش و پس چه مضایقه باشد. گهرشاد بیگم باز آن پادشاه را از طریق احسان و شفقت بگردانید و به اکراه پادشاه روی زمین عازم عراق شد.» (ص ۳۵۵) احمد بن حسین کاتب نیز می نویسد: «میرزا شاهی گهرشاد گفت ما را به جانب عراق می باید رفت تا فتنه فرو نشیند و ولایت از دست نرود و او را گوشمال داده شود و دیگر مخالفان عبرت گیرند.» (تاریخ جدید یزد ص ۲۳۷)

ص ۲۵۹، س ۸، (چون مولانا جمال الاسلام که مشهور به قاضی بیچه سمنانی بود به شهر لاهیجان رسید. امیر سید ناصر کیا به التماسات آن حضرت مباحثت نموده خدمت قاضی بیچه را رعایت تمام فرمود و فرمود که من این فیکوبندگی به اتفاق امیر محمد رشتی به مشهور آوردم. اگر آن حضرت عنایت فرموده کسی از جهت استمالت امیر محمد فامرد جانب ولایت او فرمایند حاکمند... آن حضرت (شاهرخ) عبدالرزاق بن اسحق (مؤلف کتاب مضع السعدین) را که در

اعلی حاضر بود به رسالت ولایت گیلان تعیین فرمود. (مطلع السعدین ج ۲ جزء ۲ ص ۸۶۵)

ص ۲۶۱، س ۱۱، مؤلف مطلع السعدین این کشتار بی رحمانه و بی مورد را به طرزی سر بسته و گنگ بیان کرده چنان که گوئی از بازگو کردن آن شرم داشته است. این است عبارات وی:

«جماعت سادات و رؤسا که ضمناً استدعای شاهزاده نموده بودند همه را مقید ساخت و در ظاهر ساوه اواسط شهر رمضان اکثر ایشان به قتل آمدند.» (ج ۲ ص ۸۶۶)

ولی دولت شاه سمرقندی پرده از راز مهمی برمی دارد و می نویسد (ص ۲۵۶):
 «به سعی گهرشاد بیگم آن بزرگان مظلوم را بی گناه بهزاری زار به قتل آوردند.»
 و بدین ترتیب معلوم می شود که چگونه بر اثر غرض ورزی و خبت نیت و کینه زنی که خود را نیکوکار و خیر معرفی کرده و مسجد و محراب ساخته جماعتی از بزرگان و علما و سادات بی گناه بدان وضع فجیع و ننگین گشته شده اند تا مگر بعد از شاهرخ امر سلطنت بر مردی ترسو و بی تدبیر چون علاءالدوله قرار گیرد. قاضی ابوبکر طهرانی که خود همراه این اردو بوده در این خصوص می نویسد:

«قاضی امین الدین فضل الله و خواجه افضل الدین ترکه و شاه علاء الدین محمد نقیب و مولانا عبدالرحمن برادرزاده خواجه محمود حیدر و خواجه رما احمد چوپان را هر یک بر دروازه ای از دروازه های ساوه به حلق آویخت و جمعی دیگر مثل خواجه محمود حیدر و شاه قوام الدین نقیب و شاه نظام الدین گلستانه و صواحب صفویه مقید شدند.»

در تاریخ جدید یزد تألیف احمد بن حسین بن علی الکاتب ص ۲۴۲ چاپ تهران نیز چنین آمده است:

«چون اردوی همایون در ظاهر ساوه نزول کرد، حکم شد سید علاء الدین که ثمره شجره آل طه و بیس بود و مولانا امام الدین قاضی و امیر احمد چوپان و خواجه عبدالرحمن و خواجه افضل الدین ترکه را بر دروازه های ساوه مصلوب سازند و به یاسا رسانند. در سیزدهم رمضان سنه خمسین و ثمانمائه ایشان را آوردند. و بر دروازه های ساوه بیاویختند و مثل ابن قتل از آن شاه سعید عجیب نمود و مبارک نیامد.»

نه هر آبی که پیش آید توان خورد نه هر چه از دست برخیزد توان کرد

نه هر دستی که تیغ تیز دارد به خون خلق دستاویز دارد.

در تاریخ مرآة الأذوار و مرقاة الاخبار تألیف محمد المدعو به مصلح الدین لاری

نسخه خطی کتابخانه ملک تهران (شماره ۴۰۹۴) نیز شرحی در این زمینه آمده که ذکر آن خالی از فایده نیست. «پادشاه از راه فارس عنان به صوب اصفهان داشت و بعضی سادات اصفهان که در انوای شاهزاده دخل داشتند بتدک کرده همراه تا به ساوه برد. قاضی امین الدین فضل الله با برادرزاده اش مولانا عبدالرحمن و خواجه افضل الدین ترکه و شاه علاء الدین محمد تقیب و شاه نظام الدین گلستانه را هر یک از دروازه های ساوه به حلق آویخت و قتل سادات و علما که اشرف امت و اعیان ملت اند بر وی مبارک نیامد.»

همان طور که ملاحظه می شود این شرح بامطلبی که قاضی ابوبکر طهرانی نوشته اند کمی مغایر است. زیرا عبدالرحمن را خواهرزاده قاضی امین الدین نوشته و دیگر شاه نظام الدین گلستانه را جزو مقتولین. در حالی که قاضی ابوبکر عبدالرحمن را خواهرزاده خواجه محمود حیدر و گلستانه را جزو مقیدین ضبط کرده که ظاهراً قول او صحیح است. چون او خود همراه اردو بوده و به سائقه

احتمالاً مصاحبت داشته است.

جسد شاه علاء الدین که به قول دولت شاه «از اکابر سادات حسینی بود» به اصفهان حمل و در بقعه معروف به شمشهان دفن گردید و بعدها میرزا سلطان محمد نسبت به خاندان وی تفقد کرد و طی فرمانی، چند دیه، به ورثه آن مرد واگذاشت و من فرمان آن سلطان را در این مورد در نزد مرحوم حاج سید حسین شمشهانی از اعقاب شاه علاء الدین دیدم و تا آن جا که به خاطر دارم مهر قاضی طهرانی را نیز ذیل بر آن فرمان مشاهده کردم.

مرحوم شمشهانی که در رشته تاریخ دستی توانا داشت و به انگیزه همین ذوق و علاقه مجموعه اصیل نفیسی از فرامین سلطنتی فراهم آورده بود، هنگام سفر اروپا، جهت معالجه درگذشت (اسفند ۱۳۴۰ ش.) و جسدش را به ایران آوردند و در همان بقعه شمشهان در جوار جسد شهیدش به خاک سپردند. خدایش بیامرزد. در خصوص بقعه شمشهان رجوع شود به کتاب گنجینه آثار تاریخی اصفهان ص ۳۳۳ تا ۳۴۱

ص ۲۶۱. س ۲۲، این معنی (قتل سادات و عنما) بر طبق من عسادی ولایا فقد آذینته فی الحرب، موجب اشتداد غضب الهی شد و منقول است که عزیزی شاه مردان و شیریزدان را به خواب دید، کاردی کشیده، آشفته متوجه ساوه است و می فرماید که شاه رخ فرزند بی گناه مرا کشته. بعد از اشتهار خواب مرده متوجه اردو بودند. (مراة الأدوار تألیف مصدق الدین لاری نسخه خطی). قسمت اخیر قول لاری می رسد که مردم عمل ناپسند شاه رخ را موجب غضب

الهی دانسته و مرگ یا سقوط دولت وی را انتظار می کشیدند.

ص ۲۶۲. س ۳، «مدنی بود که خدمت شیخ عبدالوهاب صدیقی از جانب حرمین شریفین به اردوی همایون آمده مطالبه وجوه اوقاف آن بقاع مبارک می نمود. در این ولا، رأی عالم آرای حضرت اعلی (شاهرخ) میل آن فرمود که رسول به طرف مصر ارسال فرماید و از وصول مرکب آفتاب اشراق به عراق اعلام نماید و حاصل اوقاف حرمین را به آنجا رساند.» (مطلع السعدین ج ۲ جزء ۲ ص ۸۶۸) این نامه هرگز ارسال نشد. ولی از مندرجات مطلع السعدین برمی آید که شاهرخ قصد داشته آنرا بسیار شاهانه و با عظمت تمام ارسال دارد و به عنوان قدرت نمایی و اظهار تشخص و عظمت مقام سلطنت مهر بروی نامه زند. خاصه آن که سلطان چقماق مملوکی چرکسی اصل بود و شاهرخ خود را از دودمان چنگیز می دانست و نسب تراشان بعضی وی را از اعقاب عموی چنگیز شمرده و بعضی او را با فاتح بزرگ مغول در آلان قواخاتون از یک نسب و یک ریشه دانسته بودند و پدرش تیمور فاتح معروف و جدش امیر طراغای از امرای بزرگ قبیله برلاس بودند.

ص ۲۶۳. س ۱، «... و آن درویش را این تفسیر مستحسن نیفتاد. از پیش این فقیر گذشت. به اندک زمانی ولوله معاودت برخاست. بر خلق اندهاش غالب گشت. علی الفور او را بر تخت روان انداخته گردانیدند و غشی عظیم بر او دست یافته بود و قدرت بر رکوب ساقط گشته، بلکه احتضار بر او ظاهر شده بود. آوازه انداختند که درد دندان عروض یافته. این فقیر گفت که دندان طمع می باید کنند.»

(کتاب دیار بگریه ج ۲ ص ۲۹۵)

ص ۲۶۳. س ۵، در تاریخ جدید یزد تألیف احمد بن حسین کاتب در مورد مرگ وی چنین آمده (ص ۲۵۲): «اول فروردین ماه جلالی روز یک شنبه درآمد، پادشاه سعید به دستور تحویل سال، امرا و اکابر را طوی دادند و گیاهی که آن را مخلصه می خوانند و در این روز به کار می دارند که تا سال دیگر از زهر هوام ایمن باشند بخوردند و چون طوی آخر شد حضرت خاقانی (شاهرخ) میل به زیارت قطب الاولیا سید عبدالعظیم کرده سوار شد. چون پاره ای برفت حال بر آن حضرت بگردید. بر تخت روان نشسته باز گردید. متوجه اردو شد و چون به سراپرده رسید ندای ارجعی الی ربک اصغا نمود.»

درباره «مخلصه» در کتاب تحفة المؤمنین معروف به تحفة حکیم مؤمن در

مبحث «تدابیر منع سموم» ذکر شده:

«از این جمله شرب تخم مخلصه است که در اول تحویل شمس به حمل، سه روز هر روز يك مثقال از آن تناول نمایند. مجربین را اعتقاد آنی که تا يك سال از مطلق سموم متضرر نگردند و بعضی مخصوص سم هوام دانسته‌اند.» و در جای دیگر از همین کتاب آمده «مخلص الاکبر است معجونی است که به یونانی سوطیران نامند».

در باب نبات مخلصه رجوع شود به تحفه ص ۲۳۵ و در باب شرب مخلصه ومخلص الاکبر به صفحات ۲۶۱ و ۲۳۶.

ص ۲۶۴. س ۳، «پیوسته پیرامون مجلس عالی افاضل و موالی و امائن اهالی حاضر بودند و در فواصل اوقات و فواصل ساعات به مباحثه علوم دینی و مذاکره فنون یقینیه و قرائت کتب تفسیر و حدیث و فقه و تاریخ اشتغال می نمودند و آن حضرت در سفر و حضر ایام بیض و سرماها روزه می داشت و هر هفته شب دوشنبه و پنجشنبه و جمعه محافضان خوش الحان به تلاوت کلام ملک علام مشغول بودند و مداومت آن حضرت بر نماز چاشت و اوایلین لازم و دائم بود و از جمیع ملاعب و ملاحی و محارم و مناهی اجتناب و احتراز می نمود» (مطلع السعدین ج ۲ جزء ۲ ص ۸۷۶)

اما حافظ ابرو جزئیات بیشتری از مذاکرات علمی مجلس شاهرخ به دست می دهد:

«بعد از اندک قیلولة ادای صلوة ظهر کرده به مطالعه کتب تواریخ و اخبار و نکات طریقت و حقیقت و معرفت قوانین شریعت بحث کنند. بعد از آن در هر شب يك عشر از کلام الله بر ترتیب باچند تفسیر عربی و فارسی مطالعه نمایند و مباحث و نکات و دقائق که در تفاسیر گفته باشند، به تمام و کمال معنوم گردانیده کتب فقه در میان آورند چون وقایه و هدایه و صوة مسعودی و غیره بت فصل مطول به هر جا که رسیده باشند بحث کرده تحقیق آن مسائل نمایند و پس از آن نضب و نجوه و لغت و غیره از هر یک چند مسئله معروض فرمایند. بعد از این جمله يك جزو از کلام الله بر ترتیب تلاوت کنند و مواضبت بر این طریق به حدی است که حالا مدت سی سال است بن زیادت که يك شب یکی از این وظایف در حضور و سفر و تابستان و زمستان تعضی نشده است؛ از بنده التواریخ بدستقری نسخه خطی»

ایام بیض عبارت است از روزهایی که شبهای روشنی دارند یعنی سبهای سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم ماه (منتهی الأرب) و صوة الاوایلین نماز چاشت را گویند (منتهی الأرب)

ص ۲۶۴. س ۶، غرض از صبح نوروز نون است که مساوی است با ۵ و مطلع
ضو که ضباد است و مساوی است با ۸۰۰ و جمع این دو حرف ۸۵۰ است یعنی
سال وفات شاهرخ. تاریخ وفات وی را «شمشیر» نیز یافته‌اند.

ص ۲۶۵. س ۱۳، در مورد رفتن بابر به استرآباد و دعوی استقلال او
عبدالرزاق سمرقندی می‌نویسد:

«حضرت خاقان سعید (شاهرخ) فرموده بود که هر سال چند < نفر از؟ >
امرای تومان قشلاق در ولایت جرجان کرده از طرف لشکر دشت قبچاق و اوزبکان
قزاق باخبر باشند و در این سال از امرای نام‌دار امیر هندوکه بود و چون خبر
واقعه ناگزیر از جانب‌بری به امیر < هندوکه > رسید اول به ضبط اسپان و مال و
جہات امرای اهتمام نمود و قاصدان از چند راه به طلب میرزا ابوالقاسم بابر فرستاد.»
کلمه جہات علی الظاهر به معنای دارائی جنسی است در مقابل مال که
دارائی نقدی باشد. کلمه مال هم‌اکنون به معنای خانه نیز در میان طوایف لر
معمول است و از همین کلمه است ظاهراً ترکیب مال‌میر (مال‌امیر) نقطه‌ای که در گذشته
بدان ایذه (ایذج) گفته می‌شد. يك معنای دیگر مال، حیوان اهلی مانند الاغ، استر
و اسب است و کلمات میدان مال فروشها و مال‌بند و مال‌رو نمودار این معنا
است. به نظر می‌رسد در این معنی کلمه مال با Mule (به معنای قاطر) در فرانسه
يك ریشه باشد.

ص ۲۶۷. س ۲، قاضی ابوبکر طهرانی که خود شاهد عینی این وقایع است
می‌نویسد:

«سلطان محمد میرزا بامعدودی چند به‌قم نزول فرموده بقیلة السیف از
سادات و اکابر اصفهان که در ری مقید بودند مثل شاه نظام‌الدین فضل‌الله
گلستانه و شاه قوام‌الدین حسین و امیر روزبهان ولد قاضی امین‌الدین فضل‌الله
و شاه رکن‌الدین صفوی و امیر عبدالله باب‌الدشت و خواجه جلال‌الدین کلکز محمد
و خواجه صفی‌الدین و سلطان محمود جابری... و این فقیر نیز مصاحب ایشان -
روی به‌قم آوردند و به انتظار محمد میرزا چند روز توقف نمودند تا سلطان از
کردستان برسد و همه را عذر خواست و به خلعت و اسب و خرجی به قدر احتیاج
نواخت و بیلاق به بیلاق متوجه اصفهان شد.» (ج ۲ ص ۲۹۳)

ص ۲۷۸. س ۱۲، در مطلع السعدین صورت این «نشان همایون» چنین آمده:
«امیر جهان‌شاه به عنایت پادشاهانه اختصاص یافته بداند که چنین
استماع افتاد که مردم او به‌خلاف نشان همایون در ولایت سلطانیه و قزوین

مدخل کرده‌اند. به‌غایت بی‌قاعدگی و بی‌راه است. می‌باید که ولایت مذکور به نواب دیوان اعلیٰ بازگردد و دست تصرف از اذیال آن کوتاه و کشیده‌دارد و به‌الکافی که حضرت خاقان سعید مغفور برای او معین فرموده اکتفا و قناعت نماید و اصلاً در حدود ممالک محروسه درنیاید والا میدان قتال و جدال تعیین نماید تا آنچه در مشیت حق سبحانه باشد به‌ظهور آید. (ج ۲ جزء ۳ ص ۹۰۱)

اما در تاریخ جدید یزد که در زمان تسلط جهان‌شاه بر سراسر ایران نوشته شده این مکتوب چنین آمده (چاپ تهران ص ۲۵۴):

«بعد ما عرضه داشت آن که پادشاه اعظم جهان مطاع معلوم دارد که مختصر ممالکی که در حوزه تصرف این ضعیف است به‌استحقاق است. از ثنی و اکتسابی است و به‌تغلب در مملکت دیگری طمع ننموده و میان حضرت جهانگشائی و خاقان اعظم سعید مصادقت و موافقت بوده و بر موجب وصیت و عهدنامه که در میان است ما را که فرزندان آن پادشاه سعیدیم و مملکت و جهت ما را بدو سپرده و عهد شده که در میان ما و شما مخالفت و محاربت نباشد بلکه معاونت و مظاهرت صادر گردد و به‌مجرد اغوای حسین طارمی که از جمله کافر نعمتان این خاندان است لشکر تبریز به‌صوب عراق آوردن و اظهار مخالفت کردن بعید است.

وگر بگذرد از محاسبی من	بماند به عن ملک آبزی من
مرا هم سپاه است و هم کشور است	فنگ یاور و اخترم چاکر است
سوی رزم باید عنان تاز شد	نسیب زبون ناشده باز شد
بر آنم می‌آور که عزم آورد	به هم بنجگی با تو رزم آورد

پیدا است که این نامه بالحنی تذلل‌آمیز از شاهزاده مغرور و جویای نامی چون سلطان محمد نیست و مؤلف تاریخ جدید مصلحت وقت را چنین نامه‌ای بدو نسبت داده است. انصراف جهان‌شاه و اکتفا کردن او به سفلیه و قزوین آن‌هم به‌عنوان شیربهای دخترش مؤید این مصطب می‌باشد.

ص ۲۷۹، ص ۱۳، گوهر ساد بیگم و امرای شاعرخی از جنو بدو گریخته بودند نه از بیم الغیبیک. در این خصوص قاضی طهرانی می‌نویسد:

«سلطان محمد لشکر به‌جانب عراق کشید. چون به‌اصغریان درآمد جدی و گهر ساد آغا با برادرش امیرزاده عده‌آسونه بن بدستقر میرزا و نمد نری عظمه حله دادند که آمدند مسیقتون نامی بود که در سراسر ایران خبر و رشاه و دیگر امرا و ناداران و ده هزار سوار بدو عسحق شدند و سبب آمدن ایشان از خراسان آن بود که بابر میرزا غلبه کرده بود و ایشان را بیرون کرده و بر خراسان دست یافته. (در تاریخ ج ۱ ص ۱۳۰)

در کتاب تاریخ جدید یزد که مؤلف آن خود معاصر وقایع و شاید حاضرین

حوادث بوده است چنین آمده: «مهرداد علی گوهرشاد آغا با امیرزاده خلیل و امرای ترخان مثل امیر محمد صوفی و غیاث‌الدین علی و محمد قاسم ترخان و الغ ترخان و حسین ترخان و درویش علی ترخان و از وزرا مثل خواجه غیاث‌الدین احمد و قاسم پسر امیر محمود شاه و سلطان بایزید و امیر نجم‌الدین طغاجی و پیر لقمان طغاجی و امیر بسطام بیوک و سلطان بخشمی و سید یوسف و ترکان شاه قریب سی هزار مرد به یزد آمدند از بیابان طبس. اهالی یزد استقبال نمودند و مهرداد علی گوهرشاد آغا را به در مدرسه عبدالقادریه به خانه مرتضی اعظم سعید غیاث‌الدین علی فرود آوردند و خبر به شاهزاده فرستادند و چندان زر خزانه در یزد پیدا شد که فلوس از میان بر افتاد و مردم را تمام داد و ستم به نقره سکه زده می‌شد و اکثر سکه امیر تیمور و محمودخان بود و قماش قیمت گرفت و انواع اجناس را بها بیفزود.» (چاپ تهران ص ۲۵۲)

ص ۲۸۱. س ۱۲، «حصار اختیارالدین که مشحون به گنجهای جهان و مخزون به نقود فراوان بود و آقا حاجی بیک آنرا نگاه می‌داشت، در این ولا به سعی میرزا عبداللطیف مفتوح گشت و میرزا الغ بیک به آن حصار فرمود و خزینه‌های آن حضرت (شاهرخ) که مانده بود گشود و از میرزا عبداللطیف چند هزار مثقال طلا و دیگر اوانی زر و سیم و دوست تومان نقد که در زمان عزیمت حضرت خاقان سعید به جانب عراق میرزا عبداللطیف در آن حصار مخزون ساخته بود میرزا الغ بیک با آن که از فتوحات خراسان چیزی به فرزند عنایت نفرمود در آنجه خاصه او بود هم مضایقه نمود.» (مطلع السعدین ج ۲ جزء ۳ ص ۹۴۴)

در خصوص قلعه اختیارالدین که در شمال شهر هرات بوده رجوع شود به روضات الجنات اسفزاری (ج ۱ ص ۳۵).

ص ۲۸۴. س ۸، طبق نوشته عبدالرزاق سمرقندی، در شراب وی «داروی بی‌هوشی ریخته باده‌های گران» به او پیمودند تا از پای درآمد و پس از بیست روز سلطنت سردر سر شراب کرد و در اواخر ماه ذی‌الحجه سال ۸۵۱ کشته شد. امر عجیب در زندگانی این شاهزاده ترکمن آن که عبدالرزاق سمرقندی و معین‌الدین اسفزاری که بارها از ظلم شاهان و شاهزادگان جغتای و ترکمان نالیده‌اند درباره او نوشته‌اند: «از او ضرری و آسیبی به رعایا نرسید!!» مطلع السعدین ۹۶۳-۹۶۵ و روضات الجنات ج ۲ ص ۱۴۶)

حتی می‌خواند نوشته که «با رعایا و زیردستان به وجه پسندیده معاش کرد.» (روضه الصفا ج ۶ ص ۲۵۸)

ص ۲۸۴. س ۱۵، سلطان مراد ثانی که به مناسبت نقض عهدنامه زگدین - ادرنه از طرف مسیحیان و هجوم آنان بر متصرفات عثمانی مجبور شد از گوشه عزلت خود در شهر مغنیسیا خارج شود، پس از فتح وارنه دوباره زمام امور سلطنت را به پسر خود محمد سپرد و بار دیگر به باغ‌های زیبای مغنیسیا روی آورد و در میان زنان حرم خویش يك چند بیاسود. اما ینی‌چریها که از خوی تند و تفرعن‌آمیز سلطان محمد چهارده‌ساله دل‌خوش نبودند دست به عصیانی شدید زدند و ادرنه را به آتش کشیدند و چیزی نمانده بود که اساس دولت عثمانی را برهم زنند و حتی در صدد کشتن خادم شهاب‌الدین پاشا برآمدند. خلیل پاشا چندرلی صدراعظم و اسحق پاشا صلاح در آن دیدند که افزایشی در حقوق ینی‌چریها منظور دارند تافی‌الجمله آرامشی پدید آید و فرصتی فراهم شود تا سلطان مراد ثانی را بار دیگر به قبول مسئولیت سلطنت راضی سازند.

مراد ثانی بار دیگر به خاطر حفظ دولت عثمانی به قبول سلطنت تن در داد. و برای آن که ینی‌چریها را سرگرم کرده باشد آنان را به جنگ با مسیحیان در شبه جزیره موره (پلوپونز Peloponèse قدیم) واداشت.

در این تاریخ کنستانتین پائولوگ در شبه جزیره موره به خیال بسط متصرفات خود افتاد و پس از ایجاد استحکاماتی در ناحیه کورنت Corinth به ناحیه آتن حمله برده بود. آتن در این روزگار، تحت حکومت نرو آکسیاتولی Nero II Acciaiuoli دست‌نشانده سلطان عثمانی بود. کنستانتین شهر آتن را به تصرف آورد و خالکوگونسدولس Calcocondylès وقایع نگار را به دربار سلطان ترك فرستاد که سلطان استقلال‌وی و حکومتش را بر سراسر شبه جزیره یونان بشناسد. مراد ثانی به قدری از این درخواست جسورانه به خشم آمد که با وجود سرمای اواخر بائیز به طرف موره حرکت کرد و بدون برخورد با مقاومتی روز دهم نوامبر ۱۴۴۶ م. به پای استحکامات، هکز میلیون رسید. یونانیان به استواری این دیوار عظیم امیدواری تمام داشتند. ولی مراد به کمک توخانه دیوار را درهم شکست و قوای مدافع را تارو مار کرد. (وی اولین پادشاه ترك است که در جنگ توپ به کار برده).

در نتیجه این جنگ چندین شهر من جمله کورنت و سی کواون (Basilica Sikyon) وستیتسا Vostitsa یا مشبهه سندنه به صورت تن خاکستری درآمدند. نصدت هزار زن و مرد و کودک اسیر دست ترکان گردیدند. ناحیه موره آزادی و آبدی خود را از دست داد. کنستانتین و بر درس توماس طوق بشدگی عثمانیان زبانه کردن نهادند و خراج گزار شدند.

ص ۲۸۸. س ۴ ح، منظور از ولایت آرنوت سرزمینی است که در اروپا

بدان آلبانی Albanie گفته می‌شد و ترکان بدان ارناؤت ولایتی می‌گفتند یا ارناؤدلق.

در این روزگار حکومت آلبانی با مردی بود که در تاریخ عثمانی و اروپا به اسکندربیک شهرت یافته و یکی از قهرمانان تاریخ اروپا شناخته شده نام اصلی وی ژورژ کاستریوتا George Kastriot بود. پدرش ژان یوناز و از امرای جزیره بود. وی به‌عنوان گروگان چهار پسر خود را به‌دربار عثمانی فرستاد. ولی از این چهار پسر، تنها ژورژ به سن رشد رسید و بقیه در کودکی مردند. ژورژ آیین اسلام پذیرفت و نام اسکندر گرفت و برائر هوش و استعداد و رشادت ترقی کرد و مورد توجه سلطان قرار گرفت. اما چون بعد از مرگ ژان، سلطان عثمانی حکومت وی را به اسکندر نداد، وی سخت رنجید و هنگامی که عثمانیها در طی «لشکرکشی طولانی» در شهر نیش Nich از مسیحیان شکست خوردند، وی نخست به‌زور از رئیس افندی فرمانی صادر برحکومت آقچه حصار (کروئیا Kroia) گرفت و سپس او را کشته از اردوی سلطان ترك گریخت و در آقچه حصار متمکن شد و اسلام را رها کرد و باز دیگر به‌مسیحیت گروید و با ترکها درافتاد و اندک‌اندک نیروی مهمی از مسیحیان یونانی و آلبانی و سربستانی دور او جمع شدند و دولت و نیز هم طی عهدنامه‌ای وی را از لحاظ اسلحه و مهمات تقویت نمود و او عنوان کاپیتن آلبانی از متحدین خود گرفت. سلطان مراد در تابستان به آلبانی حمله برد. ولی با آن که به فتح اسوتی گراد Svetigrad و دیبرا Dibra نائل آمد بر شهر کروئیا دست نیافت.

اما رفتن اسکندر به فرنگستان مربوط بدین سال نیست و مؤلف را در آن اشتباهی روی داده است.

ص ۲۸۹. س ۱، ژان دوهونیاد (بنقو) که پس از مرگ فچیچ لادیسلاس به نیابت از پسر خردسال وی نایب‌السلطنه مجارستان شده بود، برای جبران شکست وارنه درصدد جلب متحدین و جمع سپاه برآمد. اما پاپ نیکلا پنجم و سایر امرای اروپا او را یاری نکردند و او سرانجام پس از عقد قرارداد اتحادی با اسکندربیک، یاسپاهی گران از ملل مختلف من جمله هشت هزار والاک تحت فرماندهی Voivode dan (ویود دان) امیر والاشی و جانشین دراکول، از دانوب گذشته وارد خاک سلطان عثمانی شد.

جنگ بین دو سپاه در ناحیه قوصاوه Kossovo Polie اتفاق افتاد. قوصاوه همان محلی است که یک‌بار دیگر شاهد پیروزی قطعی مراد اول سلطان عثمانی بر امیر سربستانی لازار بود و در همان جا بود که سلطان فاتح هنگام گردش در میدان جنگ و بازدید اجساد کشتگان به دست یک سرباز سربستانی مجروح

به قتل رسیده بود.

هونیاد با این که نخست ضرباتی بر سپاه ترك وارد آورد ولی سرانجام بر اثر تسلیم شدن هشت هزار والاک به دشمن، به سختی شکست خورد و هفده هزار نفر از سربازانش کشته شدند و او خود به زحمت توانست به طرف شمال فرار کند. علت دیگر شکست وی آن بود که منتظر رسیدن نیروی کمکی از طرف اسکندریه نشد و حتی پیشنهاد صلح سلطان مراد را رد کرد.

این جنگ که به پیروزی قطعی ترکان منجر گردید روز ۷ اکتبر شروع شد و روز ۱۹ اکتبر سال ۱۴۴۸ م. پایان یافت. تعداد تلفات قوای ترك را مورخین تا دو برابر تلفات مسیحیان نوشته‌اند. والاکهای خائن نیز به فرمان سلطان مراد نخست خنج اسنجه شده سپس تا آخرین نفر به قتل رسیدند.

در این جنگ محمد پسر مراد نیز شرکت جست و در رأس قوای آناتولی جناح چپ سپاه ترك را رهبری نمود. اما ژان دو هونیاد در هنگام فرار همین که به انوب رسید به دست ژورژ برانکوویچ (روینق اوغلی) افتاد و در اواخر سال بود که توانست با قبول قراردادی سنگین و نامساعد از دست ژورژ نجات یابد و به زگدین برسد. این قرارداد سنگین را پای لغو نمود.

ص ۲۹۶. س ۱۷، Claude Ptolemée منجم و جغرافیادان یونانی (در حدود ۹۰ تا ۱۶۸ میلادی) صاحب کتب و رسالات و ریاضیات و جغرافیا و فیزیک. مشهورترین کتب او در ریاضی است با نام *Almageste* یا با اصطلاح عمای اسلامی *المجسطی*. (ر. ک: لاروس بزرگ قرن بیستم)

ص ۲۹۷. س ۲، ابومعشر جعفر بن محمد بن عمر البیرونی از عمده ریاضی و نجوم و صاحب تألیفات فراوان من جمله *زيج النهرین* و *زيج نهرات* و *تحریرات* و *تحریرات* (ر. ک: اخبار العلماء قفزی ص ۱۰۷)

ص ۲۹۷. س ۳، زیج مأمونی که بنام *الزیج الممتحن* یا *الزیج التمساحیه* نیز خوانده می‌شود از یحیی بن ابی منصور است که بفرمان مأمون به همراهی جمعی از بغداد آن کتاب در سال ۲۱۵ تا ۲۱۷ ق. م. در

اخبار الحکما ص ۲۳۴)

ص ۲۹۷. س ۴، ابو عبد الله محمد بن جابر بن سنان الحرانی معروف به *بتانی* از بزرگان دانشمندان ریاضی است که در سال ۳۱۷ هجری درگذشته است. وی به تصحیح کتاب *المجسطی* پرداخت و معانی دقیق بر زجی در رسد کواکب نمود.

بتانی در اروپای جنوبی به نام Albategnius شهرت تمام دارد و نالینو Nallino مستشرق ایتالیائی زیچ او را با حواشی و یادداشت‌های ارزنده در سه جلد در خلال سالهای ۱۸۹۹ - ۱۹۰۷ چاپ کرده است. زیچ بتانی به الزیج الصابی شهرت دارد.

ص ۲۹۷. س ۵، مقصود خالد بن عبد الجبار بن عبد الملك المرورودی متصدی زیچ مأمونی است که باسند بن علی و عباس بن سعید جوهری یا یحیی بن ابی منصور همکاری داشته‌اند. ولی مؤلف کتاب به اشتباه این همکاری علمی را در مورد بتانی تصور کرده است. (ر. ک: اخبار الحکما ص ۱۶۲)

ص ۲۹۷. س ۵، منظور از حکیم اسطرلابی روشن نشد. شاید غرض ابو حامد احمد بن محمد الصاغانی الأسطرلابی است از دانشمندان ریاضی در بغداد (متوفی در ذی القعدة یا ذی الحجه سال ۳۷۹) که در هنگام رصد کواکب و بنای رصدخانه و یجن بن رستم در زمان شرف الدوله پسر عضد الدوله حضور داشته. ولی ظاهراً مقصود ابوالقاسم هبة الله بن الحسين البديع الزمان البغدادی الأسطرلابی است از دانشمندان علم الفلك و هندسه که زیجی ترتیب داده است به نام الزیج المحمودی (تاریخ الحکما صفحات ۵۶ و ۲۲۲ و جداول نجومی اسلامی Islamic Astronomical Tables تألیف E. S. Kennedy)

ص ۲۹۷. س ۶، ابوالحسین عبدالرحمن بن عمر بن محمد بن سهل الرازی از دانشمندان فلکی در دربار عضد الدوله که سمت تعلیم بر آن پادشاه نیز داشته است. وی صاحب تألیفات چندی است من جمله کتاب الكواکب الثابتة و کتاب الارجوزة فی الكواکب. وفات در شنبه ۱۴ محرم سال ۳۹۱ روی داد. (تاریخ الحکمای قفطی ص ۱۵۲ و کشف الظنون ج ۲ ستون ۱۰۸۴. در این کتاب سال فوت وی ۳۷۴ ذکر شده)

ص ۲۹۷. س ۸، منظور از زیج الکبیر است که علی بن عبدالرحمن بن یونس بن عبدالاعلی مصری برای الحاکم بالله فرمانروای اسماعیلی مصر نوشته است. (تاریخ الحکما ص ۱۵۵ و کشف الظنون ستون ۹۷۱، ج ۱).

ص ۲۹۷. س ۱۰، حسام الدین علی بن فضل الله بن سالار از دانشمندان علوم ریاضی و هیئت و صاحب رسالاتی در باب خطوط متوازیه و استخراج سمت قبله و کسور سنه و زیج شاهی. سه رساله نخستین در کتابخانه آستان قدس رضوی موجود است و از زیج شاهی نیز در کتاب الزیج المحقق السلطانی علی اصول

الرشاد الایلخانی معروف به زیچ شمس منجم یاد شده است. (جداول نجومی اسلامی و مقدمه دیوان انوری)

ص ۲۹۷. س ۱۱، حکیم اوحدالدین علی بن اسحق ابیوردی معروف به انوری از ستارگان قدر اول آسمان ادب ایران است. از اشعار وی تبحر تمام او در علوم متداول زمان خاصه حکمت و نجوم روشن می شود. همین امر این احتمال را پیش می آورد که وی آثاری در زمینه های علمی نیز داشته است. بخصوص که وی خود در قصیده معروف «خوشا نواحی بغداد و جای فضل و عنبر» خطاب به قطب الدین مودود تصریح می کند که «به هر دو سال بسازم ز علم تصنیفی». کما این که عبدالله افندی در باره وی می نویسد که کتابی به نام بشارات فی شرح اشارات از این شاعر دانشمند در تبریز دیده است و کتابی مختصر نیز در عروض و قافیه. صاحب نزهة القلوب نیز تألیف زیجی را با همکاری دو دانشمند دیگر بدو نسبت می دهد بدین عبارت: در ۵۲۷ هجری موافق ۱۱۰۵ یزدجردی حکیم حسام الدین سالار به اتفاق حکیم اوحدالدین و زاهد عبدالرحمن خازنی زیجی ساخته است.

در حاشیه تاریخ و صاف ص ۵۲ نیز چنین آمده است: (رصد حکیم حسام الدین سالار و حکیم اوحدالدین انوری و عبدالرحمن خازنی فی سنة ۱۴۴۰ اسکندری موافق ۵۲۷ هجریه و زیجهم مشهور بانزیج الشاهی).

در مآخذ دیگری که استاد محترم آقای مدرس رضوی بدان اشاره فرموده اند ترجمه اشارات ابوعلی بدو نسبت داده شده ولی بدبختانه از این همه چیزی برجای نمانده و دست تصاریف زمان هربرگی از این کتب را به تندباد حوادث سپرده است. وحتى بدرستی نمی دانیم که همکاری انوری با حسام الدین سالار و خازنی تاجه پایه بوده و اساساً چنین همفکری و معاضدت علمی صورت گرفته است یا نه. در خصوص مراتب علمی انوری و شیفتگی وی به آثار ابوعلی سینا رجوع شود به مقدمه ارزنده و ممتع جناب آقای مدرس رضوی بر دیوان انوری زبنگاه ترجمه و نشر کتاب (۱۳۴۰) و مقاله نگارنده در سال دوم مجله یادگار شماره ۸ به عنوان انوری و کتاب عیون الحکمة.

اما زاهد عبدالرحمن خازنی از عمای بزرگ قرن پنجم و ششم و از دانشمندی بود که در انجمن اصلاح و طرح تقویم جلالی حضور داشت. وی غلامی خاصی بود از آن عی خازن مروی و عنایت اشتهار وی به خازنی از این جهت است. ابومنصور ابوالفتح عبدالرحمن کتب متعددی در علم نجوم و آلات علمی نجومی نوشته است و اکنون از زیج او که به نام زیج السنجری یا زیج المعبر السنجری السطانی شهرت دارد نسخه ای در واتیکان و نسخه ای در بریتیش

میوزیوم وجود دارد. دیگر از کتب منسوب بدو «رسالة فی الآلات العجیبه» می باشد. (رجوع کنید به جداول نجومی اسلامی از کندی و گاه نامه آقای سید جلال طهرانی سال ۱۳۱۱ صفحات ۱۸۵ - ۱۸۴ و مقاله تمتع آقای حاج حسین آقا نججوانی در دانشکده ادبیات تبریز [بهار ۱۳۳۸] در خصوص کتاب میزان الحکمه از عبدالرحمن خازنی.)

در تاریخ الحکمای قفطی از دانشمندان دیگری به نام ابوالفضل الخازمی منجم «نزیل بغداد» یاد شده است که معاصر انوری بوده و در سال ۵۸۲ در باب اجتماع کواکب سبعة در برج میزان حکم به وزیدن بادهای شدید کرده و حکم وی مانند انوری نادرست از آب درآمده است (ص ۲۵۹ رجوع شود ایضا به ریحانة الادب ص ۳۷۲ - ۳۷۱)

ص ۲۹۷. س ۱۲، به نام زیج علائسی چند زیج در دست است و معلوم نیست مقصود مؤلف الزیج الماخص علی الرصد العلائسی از ابوالدین مفضل بن عمر الایهری است یا الزیج العلائسی منسوب به نظام الأعرج حسن بن محمد النیشابوری یا مؤیدالدین العرضی الدمشقی یا علاءالدین النیشابوری (ر. ک: جداول نجومی اسلامی نمرات ۲۹، ۴۰، ۴۲، ۴۴، ۸۴)

ص ۲۹۷. س ۱۲، منظور علی بن عبدالکریم الشیروانی معروف به الفهاد ۱ که شش زیج بدو نسبت می دهند، من جمله الزیج المحکم و الزیج المستوفی یا الزیج المعتدل و الزیج المفضی (جداول نجومی اسلامی نمرات ۲۹، ۵۳، ۵۸، ۶۲، ۸۴)

ص ۲۹۷. س ۲۵، غرض محیی الدین یحیی بن محمد بن ابی الشکر المغربی - الاندلسی از دانشمندانی است که خواجه نصیر طوسی را در تهیه زیج ایلخانی کمک کرده است. وی تالیفاتی در نجوم دارد و از آنها است احکام تحاویل سنی العالم و الاختیارات و الاربع مقالات فی النجوم (الذریعة ج ۱ ص ۴۵۸)

ص ۲۹۸. س ۹، دولت ساه این قریه را از عمال باورد شمرده و صاحب فرهنگ آندراج محل آن را در یک فرسخی سبزوار دانسته است. در جزو قرای مشهد هم اکنون محلی به نام مشهدریز دیده می شود که به احتمال قوی همین محل مورد نظر است. اسفزاری در روضات نام این محل را مشهد و قاضی ابوبکر طهرانی در کتاب دیار بگریه «مشهدران» نوشته اند. (رجوع شود برای تعیین محل دقیق این قریه به فرهنگ آبادیهای ایران)

ص ۳۵۰، س ۱۳، درباب میرزا عبداللطیف در مطلع السعدین ۱۵۵۴ چنین آمده (به اختصار):

«به نفس خویش در روز جمعه به ادای خطبه قیام نمود و رعیت را رعایت نام فرمود. اما جمیع امرها و اکابر سمرقند از گفتار و کردار او مجروح و افکار بودند. حرمت پیران نمی داشت و مرحمت بر جوانان گناه می پنداشت. به غایت متکبر و جبار و متهور و قهار بود و از فرط سیاست و قساوت قلب که بر مزاج او استیلا داشت هر چند قضیه صعب واقع شدی هیچ کس را عرضه آن نبود که عرضه دارد.»

و درباره حسن اداره وی نیز می نویسد:

«به نوعی مملکت ماوراءالنهر و ترکستان را مضبوط ساخت که نشکر اوزبک که هر زمستان تا پنج فرسخی سمرقند و بخارا می تاختند و اموال بسیار و اسیر بی شمار می بردند آن زمستان از هیبت سیاست و سطوت صولت او از صد فرسخ آهنگ آن ولایت نکردند.» (ص ۶۹۳)

صاحب حبیب السیر درباره او چنین گوید:

«به صحبت درویشان و گونه نسیان می فراوان داشت و در مجلس مشایخ و علما به دو زانوی ادب نشسته همت به رعایت ایشان می گماشت. اما سودائی مزاج و تندخوی و درشت گو بود. در ایام جمعه به نفس نفیس خویش به قرائت خطبه و امر بیس نمازی می برداخت. راج ۲ جزء ۳ ص ۲۰۲.»

در خصوص علت نفرت الغریک از میرزا عبداللطیف که طبق احکام نجومی او را قاتل خویش می دانست و حتی خضرخان از هندوستان این مطلب را برای وی نوشته بود و همچنین علاقه شدید الغریک به وجوه خاصه از تمغا و انغای تمغا به دست عبداللطیف رجوع شود به حبیب السیر ج ۴ ص ۳۲ و روضات الجنات ج ۲ ص ۱۵۱ - ۱۵۰ و مطلع السعدین ج ۲ جزو ۳ ص ۱۵۵۴ روضة الصفا ج ۶ ص ۲۵۶

ص ۳۵۱، س ۱۸، پس از جنگ قوص او مراد بار دیگر به قصد تصرف آنچه حصار (کروئیا Kroïa) به آبدانی حومه برد و نی حسی به محاصره میدید. نرسست شهر را به جنگ آورد و پس از آن که از فریفتن فرهاد تمغه سپهر نوعیست، درصدد برآمد که اسکندریه را به برداخت خراج مشغول نماید. اما اسکندر رضی به اذاعت از سلطان و ادای خراج نرسد و مرد به اندازه پدر گشت و صحیح سه ساله ای بین الجانبین برقرار گردید.

در بازگشت از این سفر، سلطان ترك خواست برای پسر خود همسری تزاده و تزاده نخب گند که درخور مدن او باشد. که در آن تاریخ محمد از-

کنیزکی آلبانی نژاد به نام گل بهار پسری داشت به نام بایزید که در ژانویه ۱۴۴۸ م. دیده به جهان گشوده بود.

مراد، برای پسر هفده ساله خود، بنا به جهات سیاسی دختر سلیمان بیک ذوالقدر را که مردی سخت توانگر و نیرومند بود در نظر گرفت. سلیمان بیک پسر ناصرالدین ذوالقدر ترکمان از امرای ناحیه ملاطیه والبیستان بود. وی پنج دختر داشت که یکی از آنان در حباله نکاح امیرچقماق حکمران مصر درآمده بود. باید متوجه بود که پیش از این نیز سلاطین ترک عثمانی با خاندان ذوالقدر وصلت کرده بودند. دختر ناصرالدین یعنی خواهر سلیمان با سلطان محمد اول ازدواج کرده بود و بعدها هم نوۀ سلیمان به نام عایشه خاتون زن پسر محمد دوم یعنی بایزید ثانی شد.

تقدیر چنین خواسته بود که ست خاتون دختر سلیمان ذوالقدر هرگز خوشبخت نشود. چه این دختر که مراد با تصویب و موافقت خلیل پاشا صدراعظم انتخاب کرده و با تشریفات و جلالتی هرچه تمامتر از والبیستان به ادرنه آورده بود مورد توجه و محبت محمد قرار نگرفت و او که هم چنان به گل بهار دل بسته بود به این امیرزاده توجهی نکرد و حتی وقتی مقر حکومت را از ادرنه به قسطنطیه منتقل کرد، وی را در ادرنه تنها گذاشت و در همان شهر بود که در سال ۱۴۸۶ ست خاتون دیده از جهان فرو بست و عایشه خاتون به یاد وی مسجدی ساخت که امروز به نام ست خاتون شهرت دارد.

ص ۳۵۵، س ۱۱، درباره خواجه مولانا، صاحب کتاب دیار بکر به چنین آورده است:

«خواجه مولانای سمرقندی که از فرزندان صاحب هدایه است و خانواده ایشان در ماوراءالنهر به بزرگی متعین و در وقتی که سلطان ابوسعید میرزا در ماوراءالنهر استیلا یافت و او به واسطه آن که با امیرزاده عبدالله اخلاص و اختصاصی داشت در سمرقند اقامت نمی توانست کرد به بابر میرزا ملتجی شده بود، او را به رسالت و اصلاح به جانب سلطان محمد میرزا فرستاد.» (ج ۲ ص ۳۲۴)

ظاهراً غرض از هدایه کتاب الهدایه فی الکلام است تألیف نورالدین ابوبکر احمد بن محمد الصابونی (متوفی در ۵۵۰۸ هـ) یا کتاب الهدایه فی الفروع است تألیف برهان الدین علی بن ابی بکر (متوفی در سال ۵۹۳ هـ). رجوع شود به کشف الظنون حاجی خلیفه.

مؤلف تاریخ حبیب السیر اطلاعات دیگری درباره وی به دست می دهد:

«ولد ارشد خواجه عصام الدین بود و مانند پدر خویش سالها به امر شیخ الاسلامی ماوراءالنهر مشغولی می نمود و از کسب علوم بهره تمام داشت و در

فیصل مهمات شرعیہ نقش امانت و دیانت بر سبجل خواطر می نگاشت (ر. ک: حبیب السیر ج ۴ ص ۱۰۴، مطلع السعدین ج ۲ جزء ۳ ص ۱۰۹۵ - ۱۰۹۲، رشحات ص ۳۰۳)

ص ۳۰۷. س ۶، در تذکره دولت شاه جزئیات بسیار ارزنده‌ای در این مورد ذکر شده (ص ۳۰۹): «بعضی از امرا عرض کردند که ای سلطان عالم نقض عهد نامبارک است. بایستی که چنین نشدی. اما چون بودنی بود مصلحت نیست که به جانب بابر بهادر توجه نمائی. صواب آن است که عزم دارالسلطنه هرات کنیم. چون به دولت تخت را بگیری، کوچ و فرزندان مردم سلطان بابر همه در هرات است. ضرورت مردم بابر فوج به تو رجوع خواهند نمود. سلطان محمد آن مصلحت نشنود و بانگ برامرا زد که دیگر پیش من این سخن مگوئید. مردم گمان برند که من از بابر ترسیدم. زن بر من حرام باد که اگر بابر را صد هزار مرد مسلح باشد من به صد سوار خود را براو نزنم. چون امرا چند بار این سخن براو گردانیدند در غضب شد و او مردی بود تیز زبان و فحش گو. امرا را دشنام و تاسزاهای موحش داد. گویند که در مستی بر ریش شیخ زاده قوش رباطی که از امرا و تربیت یافتگان او بود بول کرد.»

بالاخره همین استبداد رأی و تندی و هرزه درانی موجب نفرت و وحشت سرداران وی شد تا جایی که عده‌ای من جمله امیر ابوسعید میرم از او گریخته به بابر پیوستند و امیر سعید، بنابر نوشته خواندمیر به بابر گفت که او خیال حمله به قلب سپاه دارد و «مناسب آن که لشکریان کوچ باز دهند تا او به میان صفوف درآید آن گاه از اطراف و جوانبش درآمده نگذارند بیرون روده بدین ترتیب میرزا سلطان محمد دستگیر و کشته شد. صاحب تاریخ جنید یزد می نویسد: در روز حرب به مسکرات شروع نمود و بی خود سوار شد، ص ۲۶۳

تاریخ وقوع این جنگ را قاضی طهرانی روز دهم ذی الحجه، عید قربان [۸۵۵] نوشته و دولت شاه در تذکره الشعرا و یحیی بن عبداللطیف در لب التواریخ یکشنبه سیزدهم ذی الحجه.

قاضی ابوبکر طهرانی در باب وقایع بعد از قتل سلطان محمد می نویسد که افراد سپاه سلطان محمد از راه بیابان (کویر) به اصفهان رفتند. یکی از امرا به نام شیخ زاده بر اصفهان مستوفی شد و اکابر را خدمتاً داد و عمه خنق را جاز رسانید تا ریش تراشیدند مگر از باب عمایم و قاضی طهرانی در این باره گفت: زدی در تیغ راندن لاف مردی به ریش آوردی آن دعوی که کردی اما دولت وی دیری نپاید و سرده شهر برای شعوریدند و بر در قلعه

کنیز کی آلبانی نژاد به نام گل بهار پسری داشت به نام بایزید که در ژانویه ۱۴۴۸ م. دیده به جهان گشوده بود.

مراد، برای پسر هفده ساله خود، بنا به جهات سیاسی دختر سلیمان بیک ذوالقدر را که مردی سخت توانگر و نیرومند بود در نظر گرفت. سلیمان بیک پسر ناصرالدین ذوالقدر ترکمان از امرای ناحیه ملاطیه والبیستان بود. وی پنج دختر داشت که یکی از آنان در حباله نکاح امیرچقماق حکمران مصر درآمده بود. باید متوجه بود که پیش از این نیز سلاطین ترک عثمانی با خاندان ذوالقدر وصلت کرده بودند. دختر ناصرالدین یعنی خواهر سلیمان با سلطان محمد اول ازدواج کرده بود و بعدها هم توغ سلیمان به نام عایشه خاتون زن پسر محمد دوم یعنی بایزید ثانی شد.

تقدیر چنین خواسته بود که ست خاتون دختر سلیمان ذوالقدر هرگز خوشبخت نشود. چه این دختر که مراد با تصویب و موافقت خلیل پاشا صدراعظم انتخاب کرده و با تشریفات و جلالی هرچه تمامتر از البیستان به ادرنه آورده بود مورد توجه و محبت محمد قرار نگرفت و او که هم چنان به گل بهار دل بسته بود به این امیرزاده توجهی نکرد و حتی وقتی مقرر حکومت را از ادرنه به قسطنطیه منتقل کرد، وی رادر ادرنه تنها گذاشت و در همان شهر بود که در سال ۱۴۸۶ ست خاتون دیده از جهان فرو بست و عایشه خاتون به یاد وی مسجدی ساخت که امروز به نام ست خاتون شهرت دارد.

ص ۳۵۵. سی ۱۱، درباره خواجه مولانا، صاحب کتاب دیار بکر به چنین آورده است:

«خواجه مولانای سمرقندی که از فرزندان صاحب هدایه است و خانواده ایشان در ماوراءالنهر به بزرگی متعین و در وقتی که سلطان ابوسعید میرزا در ماوراءالنهر استیلا یافت و او به واسطه آن که با امیرزاده عبدالله اخلاص و اختصاصی داشت در سمرقند اقامت نمی توانست کرد به با بر میرزا ملتجی شده بود، او را به رسالت و اصلاح به جانب سلطان محمد میرزا فرستاد.» (ج ۲ ص ۳۲۴)

ظاهراً غرض از هدایه کتاب الهدایه فی الکلام است تألیف نورالدین ابوبکر احمد بن محمد الصابونی (متوفی در ۵۰۸ هـ) یا کتاب الهدایه فی الفروع تألیف برهان الدین علی بن ابی بکر (متوفی در سال ۵۹۳ هـ). رجوع شود به الظنون حاجی خلیفه.

مؤلف تاریخ حبیب السیر اطلاعات دیگری درباره وی به دست می دهد:

«ولد ارشد خواجه عصام الدین بود و مانند پدر خویش سالها به امر شیخ الاسلامی ماوراءالنهر مشغولی می نمود و از کسب علوم بهره تمام داشت و در

فیصل مهمات شرعیة نقش امانت و دیانت بر سبجل خواطر می نگاشت (ر. ک: حبیب السیر ج ۴ ص ۱۰۴، مطلع السعدین ج ۲ جزء ۳ ص ۱۰۹۵ - ۱۰۹۲، رشحات ص ۳۰۲).

ص ۳۰۷. س ۶، در تذکره دولت شاه جزئیات بسیار ارزنده‌ای در این مورد ذکر شده (ص ۳۰۹): «بعضی از امرا عرض کردند که ای سلطان عالم نقض عهد نامبارک است. بایستی که چنین نشدی. اما چون بودنی بود مصلحت نیست که به جانب بابر بهادر توجه نمائی. صواب آن است که عزم دارالسلطنه هرات کنیم. چون به دولت تخت را بگیری، کوچ و فرزندان مردم سلطان یابر همه در هرات است. ضرورت مردم بابر فوج فوج به تو رجوع خواهند نمود. سلطان محمد آن مصلحت نشنود و بانگ برامرا زد که دیگر پیش من این سخن مگوئید. مردم گمان برند که من از بابر ترسیدم. زن بر من حرام باد که اگر بابر را صد هزار مرد مسلح باشد من به صد سوار خود را بر او نزنم. چون امرا چند بار این سخن بر او گردانیدند در غضب شد و او مردی بود تیز زبان و فحش گو. امرا را دشنام و ناسزاهای موحش داد. گویند که در مستی بر ریش شیخ زاده قوش رباطی که از امرا و تربیت یافتگان او بود بول کرد.»

بالاخره همین استبداد رأی و تندی و هرزه درائی موجب نفرت و وحشت سرداران وی شد تا جائی که عده‌ای من جمله امیر ابوسعید میرم از او گریخته به بابر پیوستند و امیر سعید، بنا بر نوشته خواندمیر به بابر گفت که او خیال حمله به قلب سپاه دارد و «مناسب آن که لشکریان کوچ باز دهند تا او به میان صفوف درآید آن گاه از اطراف و جوانبش درآمده نگذارند بیرون رود» بدین ترتیب میرزا سلطان محمد دستگیر و کشته شد. صاحب تاریخ جدید یزد می نویسد: «در روز حرب به مسکرات شروع نمود و بی خود سوار شد» ص ۲۶۳

تاریخ وقوع این جنگ را قاضی طهرانی روز دهم ذی الحججه، عید قربان [۸۵۵] نوشته و دولت شاه در تذکره الشعرا و یحیی بن عبداللطیف در لب التواریخ یکشنبه سیزدهم ذی الحججه.

قاضی ابوبکر طهرانی در باب وقایع بعد از قتل سلطان محمد می نویسد که افراد سپاه سلطان محمد از راه بیابان (کویر) به اصفهان رفتند. یکی از امرا به نام شیخ زاده بر اصفهان مستوفی شد و «اکابر را خلعتها داد و عامه خلق را چار رسانید تا ریش تراشیدند مگر ارباب عمایم» و قاضی طهرانی در این باره گفت: زدی در تیغ راندن لاف مردی به ریش آوردی آن دعوی که کردی اما دولت وی دیری نیاید و مردم شهر بر او شوریدند و «بر در ق